

ادامه یافت.^۱

پلو تارك مورخ یونانی در توصیف ولایت كادوسیان چنین می نویسد: «این، مملکتی است كوهستانی و صعب العبور و همیشه ابرها آسمان آن را فرا گرفته. این سرزمین نه غله می رویاند و نه درخت میوه، قوت سکنه جنگلی آن غالباً گلابی و سیب جنگلی (وحشی) است».^۲ به عقیده بطلمیوس (قرن دوم قبل از میلاد) گیل از تیره های ماد بوده و یا با آن نسبتی داشته اند.^۳ در باره نژاد مردم گیلان شادروان عباس اقبال آشتیانی را عقیده دیگری است، وی مردم گیلان را از نژاد آریایی می داند و در این باره چنین می نویسد: «طایفه گیل یا جیل یا گیل یا گیلک و قوم دیلم که امروز به فتح لام تلفظ می کنند دو تیره از ایرانیان آریائی نژادند که در ازمنه خیلی قدیم در قسمت غربی ولایات ساحلی بحر خزر سکونت داشته و قدرتی بهم رسانده بودند تا آنجا که دامنه استیلای آنان از مشرق تا حدود گرگان و از شمال تا ولایت اران (ماوراء ارس) و از جنوب تا حوالی قزوین امتداد یافته بود»^۴ وی در این باره که گیل نام سکنه بومی گیلان است می نویسد: «گیل یا جیل یا گیل یا گیلک نام سکنه بومی گیلان یعنی مردم جلگه ساحلی دریاست. اینان همانهایی هستند که بعضی از نویسندگان قبل از اسلام مغرب زمین ایشان را گیل یا جیل نوشته اند. هنوز هم در کلاردشت و کلارستاق سکنه اصلی را گیل می گویند و در مقابل، ایشان طوایف خارجی و غیر اهل بلد را که سلاطین از خارج کوچانده و به آنجا آورده اند ایل می خوانند»^۵.

نبرد اردشیر با کادوسیان

به روایت پلوتارک مورخ یونانی، کادوسیان در زمان اردشیر مانند بسیاری از ایالات دیگر ایران سر به شورش نهادند و اردشیر برای سرکوبی این شورش با سپاهی مرکب از سیصد هزار پیاده و ده هزار سوار به سال ۳۸۴ ق.م حرکت کرد^۶ اما مسکن کادوسیان که امروز گیلان نامیده می شود به سبب وجود جنگلهای انبوه، کوههای

۱. نشانیایی از گذشته دور گیلان و مازندران، صص ۱۰۶-۱۰۷.

۲. تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۱۱۲۹.

۳. شهر یاران گمنام، ص ۱۸.

۴. تاریخ گیلان کدیور، ص الف.

۵. مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره یک، ص ۳۵.

۶. تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۱۱۲۹.

صعب العبور و بسیاری رودخانه‌ها و جنگ و گریز کادوسی‌ان و سخت شدن کار خوار و بار بر پارسیان، به دست سپاه دشمن نیفتاد و تحت شرایطی میان طرفین پیمان صلح منعقد شد و لشکر ایران به سلامت بی آنکه کاری از پیش برده باشد بازگشت نمود.^۱

داریوش که بر ایران فرمانروایی داشت ولایت کادوسی‌ان یا گیلان و ولایات آماردها و تپورها (تنکابن و مازندران) نیز تابع حکومت وی بودند.^۲

گیلان قدیم

در مورد وسعت گیلان قدیم برخلاف محدوده کنونی که اندک است می‌توان گفت که از گستردگی بیشتری برخوردار بوده و از استارا، لنکران، شیروان و اسپهبد تا مغان و از مشرق تا کلار مازندران را شامل می‌شد.^۳

بنا به نوشته مولانا قطب الدین شیرازی در کتاب *درة التاج لغرة الدباج* (۹۱۰ هـ. ق) وسعت گیلان از کنار رود اردبیل و خلخال تا کلاردشت مازندران بوده است.^۴

در کتاب *حدود العالم* گیلان به ۱۸ ناحیه تقسیم گردیده و پس از ذکر نام آنها چنین آمده است: «هر ناحیتی را از این، ده‌ها بسیار است و این ناحیت گیلان آبادان و بانعمت و توانگر است و کار کشت و برز همه، زنانشان کنند و مردانشان را هیچ کاری نیست مگر کی حرب، و به همه حد گیلان و دیلمان هر روز بهر دهی یکبار و یا دوبار حرب کنند هر دهی باده دیگر و روز بود کی مردم کشته شوند به عصبیت و آن عصبیت میانشان همی ماند و حرب همی کنند تا آن کی از آنجا بروند به لشکری کردن تا بمیرند یا پیر شوند و چون پیر شدند محتسب گردند، ایشان را محتسب معروفگر خوانند و اکنون اندر همه ناحیت گیلان کسی را کی دشنام دهد یا نبید خورد یا گناههای دیگر کند، چهل چوب یا هشتاد چوب بزنند و ایشان را شهرکهاست با منبر... و طعام این ناحیت برنج است و ماهی و از این ناحیت گیلان جاروب و حصر و مصلی نماز و ماهی ماهه افتد کی به همه جهان

۱. تاریخ ایران نوشته سرپرسی سایکس، ج ۱، ص ۳۰۵.

۲. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۶۹۱.

۳. گیلان در گذرگاه زمان، ص ۱۷.

۴. نشانیهای از گذشته دور گیلان و مازندران، ص ۸.

برند»^۱.

یاقوت حموی می گوید: «گیلان نامی است برای بلادی که در آن سوی طبرستان قرار گرفت و در گیلان شهر بزرگی وجود ندارد، بلکه بصورت قریه هائی است که در مراتع، میان کوه ها قرار دارد»^۲.

پرفسور گبیرین باستانشناس معروف فرانسوی که به مدت ۴۰ سال (۱۳۴۰ - ۱۳۰۰ خورشیدی) در نقاط مختلف ایران به ویژه نواحی شمالی ایران به جستجوی آثار باستانی مشغول بود درباره عادات و روحیات این سرزمین مطالعه کرده و نتیجه مشاهدات و مطالعاتش را در چندین مجلد جمع آوری نموده است. وی می گوید: «ساکنین شمال ایران به ویژه گیلان از نظر تکامل نوعی و ابزار کار بسیار شبیه مردم جنوب فرانسه هستند مانند ریشه کردن سیر و پیاز به شیوه شمالی ها، استفاده از ظرف گلی مخصوص جهت ساییدن مغز گردو و چیزهای دیگر (نمک کار) به جای ظروف سنگی و چوبی و همچنین وجود کندوج و کوپا از ویژگیهای هستند که ساکنین شمال ایران را شبیه بومیان فرانسه جلوه می دهند و احتمال می رود که ساکنین کنونی قسمتهای جنوبی فرانسه از بازماندگان مهاجرین شمال ایران به آن ناحیه باشند»^۳.

مورخان و جغرافی دانان قدیم اراضی ساحلی خزر را هامون یا سهل و نواحی کوهستانی سلسله جبال البرز را کوهستان و جبل می نامیدند، که از دو قوم گیل و دیلم، طایفه اول در هامون و طایفه دوم در کوهستان بودند.^۴

ابو القاسم عبدالله ابن علی بن محمد القاشانی (کاشانی) ضمن شرح وقایع سنه ۷۰۶ هـ. ق می نویسد: «ابتدا اول ملک زمین گیلان که دوازده هزار (دو هزار امروزی تنکابن) است بعد از آن کوچیان [گرجیان] پس کلاجه کوه^۵ که اکنون پسر حیدر کیا

۱. حدود العالم، صص ۱۴۹ - ۱۵۰.

۲. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۰۱.

۳. چالوس، صص ۶۰ - ۶۱.

۴. تاریخ گیلان کدیور ص الف.

۵. کلاجه کوه همان کلیج کوه امروزی است که در جنوب کوه قلعه بند رامسر واقع است و دارای سکنه بوده و از روستاهای کوهستانی است و بارمک رامسر فاصله چندانی ندارد. جمعیت آن حدوداً دویست نفر می باشد.

متصرفست بر شرقی سفید رود که مدعی ایشانست و به جای امام ناصر که حسن اطروش علوی بود^۱ مؤلف بستان السیاسة می نویسد: «گیلان محدود است از طرف شمال به دریای خزر و دیار طالش و از جنوب به ولایت عراق و از جهت مشرق به ارض طبرستان و مازندران و از سمت راست به خاک مغان و آذربایجان. طولش از رستمدرالی مغان پانزده فرسخ و عرض از دیلمان الی طالش دوازده فرسخ، بغایت معمور و اکثر مشتهیات در آنجا موفور و اقسام مرغ و مرغابیش نامحصور است»^۲.

موقعیت جغرافیائی گیلان

گیلان بین ۳۶ درجه و ۲۸ درجه و ۲۸ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۴۴ دقیقه طول شرقی واقع است و از غرب به خلخال، از شرق به مازندران، از جنوب و جنوب غربی به قزوین و از شمال به دریای خزر محدود است.

طول گیلان از شمال غربی تا جنوب شرقی ۲۵۵ کیلومتر و عرض آن از قله کوه تا دریا ۲۵ تا ۱۵۰ کیلومتر است^۳ و وسعت خاک آن ۱۴۷۰۹ کیلومتر مربع می باشد.^۴ کوههای البرز گیلان را به صورت نیم دایره در بر گرفته و دو سر این نیمدایره در رامسر و آستارا به دریا نزدیک می شود و در محدوده رشت از دریا فاصله می گیرد.

آب و هوای گیلان

ارتفاع کوه ها از یک سو و مجاورت با دریا از سوی دیگر سبب تغییر و دگرگونی هوا در گیلان شده و توده های غلیظ مه از دریا به کوه ها و از کوه ها به دریا پیوسته در حرکت است و در نتیجه هوای منطقه مرطوب و نمندار می باشد. جهت وزش باد بیشتر از شمال و شمال شرقی است و غالباً در زمستان برفهای

۱. تاریخ اولجایتو، ص ۶۰. رابینو متن بخشی از این کتاب را که مربوط به گیلان می باشد در آخر کتاب فرمانروایان گیلان آورده است اما بعضی جملات و اسامی، مغایر با متن کتاب تاریخ اولجایتو است. در کتاب فرمانروایان گیلان چنین آمده است: «ابتدا اول ملک زمین گیلان زوار دو هزار است بعد از آن گرجیان پس کلاجه کوه...». ص ۱۸۶.

۲. بستان السیاحه، ص ۲۳۸.

۳. تاریخ گیلان، ص ۱۲.

۴. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص ۱۰۱۱.

سنگینی به ارتفاع بیش از یک متر بر زمین می‌نشیند. دمای متوسط گیلان نوزده درجه و در سردترین ایام به هفت درجه زیر صفر و گرم‌ترین اوقات تا به ۳۲ درجه بالای صفر می‌رسد.^۱

خالی از لطف نیست توصیفی که مؤلف بستان السیاحه در بازدید از شمال ایران به سال ۱۲۴۷ ه. ق درباره گیلان از جمله آب و هوای آنجا نموده در اینجا ذکر شود. وی در این باره چنین می‌نویسد: «گیلان که آن را گیلان نیز گویند ولایتی است معروف، به کثرت آب و خضرت زمین و رطوبت هوا موصوف است و مشتمل است بر بلاد معموره و قصبات مشهوره و جبال پر درخت. مسالک، بسیار سخت و جمیع بلاد آن دیار از اقلیم چهارم و در جنگل واقع شده، آب گیلان از رود و بسیار، و هوایش ناسازگار است و مختلف آثار. ساکنان آن دیار قدیم الزمان گبر و مجوس بودند، بعد از ظهور ملت بیضا مانند سایر اهل ایران اسلام قبول نمودند».^۲

گیلان بیه پس و گیلان بیه پیش

در ازمه قدیم گیلان به دو قسمت غربی و شرقی تقسیم شده و هر یک دارای حکومت و امیر جداگانه بود. قسمت غرب سفید رود را بیه پس و شرق آن را بیه پیش می‌خواندند. بیه در اصطلاح محلی رودخانه یا ساحل آن را گویند و با افزوده شدن پسوند پس و پیش به آن بر مناطق دو سوی سفید رود اطلاق گردید از این رو قسمت غرب سفید رود به بیه پس، روپس و پسا گیلان اشتهار یافت و قسمت شرق سفید رود به نام بیه پیش یا رو پیش نامیده شد.^۳ مرکز حکومت بیه پیش لاهیجان و مقر حکومت بیه پس رشت و گاهی فومن بود.

سرزمین دیلم و حدود آن

دیلم تیره ای ایرانی بود که در دیلمستان سکونت داشت و تا قرن هشتم هجری

۱. تاریخ گیلان، ص ۱۲.

۲. بستان السیاحه، ص ۲۳۸.

۳. تاریخ گیلان، رابینو، ص ۴؛ شاه اسماعیل، قسمت پاورقی، ص ۳۰۴؛ تاریخ گیلان و دیلمستان، اغلب صفحات.

مستقل و جدا از تیره گیل بوده است.^۱ دیلمان مأخوذ از دیلم و شاید همان «دلمون» باشد که بهشت سومریان است،^۲ این نام به لحاظ خرمی و سرسبزی این ناحیه بر آن نهاده شد که با گذشت ایام به صورت دیلمان در آمده و محتمل است که الف و نون دیلمان پسوند مکان و به معنای جایگاه مردم دیلم باشد.^۳ گرچه دیلم ناحیه ای جدا از گیلان بود اما سادات کیائی ملاطی پس از روی کار آمدن در نیمه دوم قرن هشتم هـ. ق بسیاری از ایشان را کشتند و ظاهراً آنچه بازماندند با مردم گیل در هم آمیختند و گیلکان امروزی فرزندان و بازماندگان هر دو تیره اند.^۴

گویند: پیش از آن که اعراب نام الدیلم بر این سرزمین نهند، دیلم خوانده می شد و شامل چالوس، طارم و شاهرود بود.^۵

ابن حوقل چالوس را حد شرقی دیلم دانسته و می نویسد: «مدخل دیلم از طبرستان چالوس است. این شهر در سینه دریاست و اگر شحنه ای به نگهداری آن بگمارند بس استوار است چه راه دخول از دیلم به طبرستان دشوار است».^۶

در کتاب حدود العالم دیلم به دو بخش جلگه ای و کوهستانی تقسیم شده است: بخش جلگه ای که شمال آن ممتد به دریای خزر است مشتمل بر ده ناحیه کوچک بوده و بخش کوهستانی آن سه ناحیه بزرگ را در بر می گیرد و اسامی آنها در کتاب یاد شده چنین آمده است: «دیلم کی [که] از این ناحیت باشد میان طبرستان و جبال گیلان و دریای خزران نهاده است و این مردمان دو گروه اند: یک گروه بر کران دریا باشند و دیگر گروه اندر کوهها و شکستگیها و گروهی اندر میان هر دو قوم است.

اما این کی بر کران دریاست ایشان را ده ناحیه است خرد چون لترا^۷ و وارپوا

۱. فرهنگ معین، ج ۵، ص ۵۵۰.

۲. نشانی هایی از گذشته دور گیلان و مازندران، ص ۵۹.

۳. مقدمه تاریخ گیلان، کدیور، ص ب، به قلم عباس اقبال آشتیانی.

۴. ایران در عهد باستان، ص ۲۳.

۵. فرهنگ معین، ج ۵، ص ۵۵۰.

۶. سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورة الأرض)، ص ۱۲۰.

۷. لترا: ظاهراً همان لتر می باشد که در ضلع جنوبی گالش محله رامسر واقع است و روستایی است کم جمعیت و اغلب اراضی آنجا که دارای شیب نسبتاً تندی است زیر کشت مرکبات قرار دارد آثاری قدیمی در آنجا وجود داشت که امروزه هیچ نشانی از آنها به چشم نمی خورد.

ولنگاو مرد^۱ و جالک رود^۲ و کسرك رود^۳ و دینارود وجودا هنجان^۴ و سلان رودبار و هوسم^۵ و از پس کوه برابر این ده ناحیت سه ناحیت بزرگ است: چون وستان و شیرو پژم^۶ و هر ناحیتی از این ناحیتها، ناحیتها و دهاء بسیار است و این، همه اندر مقدار بیست فرسنگ اندر بیست فرسنگ. و این ناحیت دیلم ناحیتتست آبادان و باخواست. و مردمان وی همه لشکری اند یا برزیگر و زنانشان نیز برزیگری کنند^۷.

رابینو می نویسد: «دیلم نام طایفه ای است که در ناحیه کوهستانی مشرق سفید رود زندگی می کردند، وسعت این ناحیه تا بیش از یک منزلی مغرب ناحیه کلار مازندران نبوده است. اما زمانی که فرمانروایان دیلم طبرستان را اشغال کردند مخصوصاً در زمان آل بویه و در اوج اقتدار آنها به نظر می رسد که این نام به تمام نواحی کوهستانی از شمیران

۱. مرد: مترادف دارد، مار، آمارد است و نام مردم بومی است که پیش از ورود آریان ها در این نواحی سکونت داشتند. ظاهراً در عصر نویسنده ناحیه ای به همین نام در این حوالی وجود داشت و مار کوه (واقع در ضلع جنوب شرقی کتابم رامسر) مؤید آن است.

۲. جالک رود (چالک رود امروزی): شهرکی است در منتهی الیه شرق رامسر که رودخانه چالک رود از کنار آن می گذرد.

۳. کرکود: گرگ رود تنکابن.

۴. جودا هنجان: جورده هنجان منطبق با جواهر ده است که شرح آن در بخش جواهر ده این کتاب خواهد آمد.

۵. سلان رودبار = فلا مرو دبار = پلرودبار واقع در منطقه رحیم آباد رودسر. هوسم = رودسر امروزی.

۶. پژم: پژم ظاهراً همان پژم دشت امروزی است که در حاشیه راه ارتباطی مالرو جواهرده به اشکور واقع است و در محدوده شهرستان رامسر قرار دارد و ناحیه ای است کوهستانی و امروزه یکی از مراتع بزرگ منطقه به شمار می آید. سید ظهیر الدین در شرح مسافرت میرزا علی سلطان بیه پیش از آن نام برده و می نویسد: «... روز مذکور عنان عزیمت به تفرج قله های کوه گرجی و تنهچ (تنهچ همان تلیح کوه جنت رودبار رامسر است) مصروف فرموده شب جمعه سر پژم که آب و هوا لطیف بود در خیمه اقبال و سرادقات اجلال همانجا بسر بردند و روز مذکور به قریه جورده و سکو (یکی از روستاهای اشکور) فرود آمدند... تاریخ گیلان و دیلمستان ص ۴۴۵. پژم دشت کمی بالاتر از اشکور سرپس دره نرسیده به پیش چاک واقع است و از لپا سر تا آنجا را می توان نیم ساعته پیمود و در حقیقت چهار راهی است که راه های مالرو جواهر ده، جنت رود بار، بالا اشکور و اشکور سفلی از آن می گذرد.

در طارم تا دشت گرگان اطلاق می شده است»^۱. مقدسی، گیلان را متسبب به دیلمان می داند، با این فرق که گیل ها در دشت و دیلمیان در کوهها سکنی دارند. وی که در قرن چهارم ه. ق می زیسته در باره دیلمان چنین می نویسد:

«دیلمان ناحیه ای است کوهستانی باشهرهای کوچک که در مردم آن زیرکی، دانش و دیانت به چشم نمی خورد، در آنجا کسانی هستند صاحب مکتب و خدم و حشم و ثابت قدم و بامهابت و دارای آداب و رسومی شگفت انگیز و دیده های فراوان. گیلان را بدان منسوب داشتیم چه اکثر مردم میان آن دو فرقی نمی نهند»^۲.
لسترنج در باره این نکته که ایالت دیلم در عصر آل بویه علاوه بر گیلان، طبرستان، گرگان و قومس را شامل می شد می نویسد: «هنگامی که مقدسی در قرن چهارم کتاب خود را می نوشت میزان نفوذ و قدرت آل بویه در حد کمال بود. تمام گیلان و ولایات کوهستانی که در مشرق گیلان و در دامنه سواحل دریای خزر قرار داشت، یعنی طبرستان و جرجان و قومس جزء ایالت دیلم بود. ولی بعدها این نواحی از هم تفکیک شد و رفته رفته خود نام دیلم از زبانها افتاد و نام سرزمینهای دلتای سفید رود که جیلان باشد بر تمام ناحیه مجاور اطلاق گردید، در حالیکه در واقع جیلان اراضی ساحلی و دیلم کوهپایه مشرف بر آن اراضی ساحلی است، اما هریک از این دو نام گاهی به تمام سرزمینی که در جنوب غربی دریای خزر واقع بود اطلاق می گردید»^۳.

این که در عصر آل بویه سراسر ایالات جنوبی دریای خزر را دیلمان می نامیدند امری مسلم و انکار ناپذیر است چه در حدود العالم که در قرن چهارم نوشته شد دیلمان سرزمینی پنهاور معرفی گردید و میان آن و دیلم که در بالا معرفی گردید و محدوده کوچکی را در حد فاصل طبرستان و گیلان شامل بود فرق نهاده شد. در این کتاب در توصیف دیلمان چنین آمده است: «دیلمان ناحیتی بسیار است با زبانها و صورتتهائی مختلف. مشرق این ناحیت خراسان است و جنوبش شهرها و جبالست و مغربش حدود آذر بادگان است و شمالش دریای خزران است و این ناحیتی است با آبهای

۱. تاریخ گیلان (ولایات دار المرز ایران)، ص ۳۲۲.

۲. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۲۷۲.

۳. سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۸۶.

روان و آبادان ...»^۱

جرجی زیدان نویسنده مسیحی عرب نیز دیلم را با گیلان یکی دانسته و می نویسد: «دیلم (گیلان) کوهستان مشرف به دریای خزر است. از جنوب به قزوین و قسمتی از آذربایجان، از شمال به دریای خزر و از مشرق به قومس و از مغرب به آذربایجان محدود است. مردم دیلم بعضی در کوهستان و بعضی در دشت اقامت دارند. ری، البرز، زنجان، طالقان، قزوین و رویان از توابع دیلم است»^۲.

مقدسی و سرزمین دیلم

مقدسی با دقت و باریک بینی خاصی سرزمین دیلم را مورد بررسی و تحقیق قرار داده و اطلاعات ذیقیمتی به ما می دهد که نظیر آن در آثار دیگران کمتر به چشم می خورد. وی در توصیف این سرزمین می نویسد: «این است سرزمین پيله ابریشم با آن صنعتگران ماهرش. میوه های آنجا به نقاط دیگر صادر می شود و اقمشه آن در مصر و عراق مشهور است. باران در آن سرزمین زیاد و نرخها متناسب می باشد. شهری است نظیف و رفتار مردم آن ملاطفت آمیز. بزرگان را محترم می شمارند و ضعفا را مورد رحم و شفقت قرار می دهند. در فقه و حدیث بزرگانی از آنجا برخاستند و مردانشان رزمجو و جسملگی عیف و پاکدامن اند. آداب و رسوم شان نیکو و عادات شان پسندیده است. در آنجا دریا ژرف با چندین شهر ساحلی، ماهی های آن سرزمین فراوان و املاک آنجا بزرگ و وسیع با میوه های خوشمزه و اشیاء گوناگون می باشد. برنج فراوان است و در آنجا انجیر، زیتون، ترنج و درخت لیلکی به عمل می آید. در آنجا عناب فراوان، انگور مرغوب، وروستاها وسیع، شهرها تمیز و کتف ها شگفت انگیز، نان آنجا برزگ، آب به حد وفور، درآمد زیاد و دارای اقمشه گرانبها است ...»^۳.

دیلم در مثنوی ویس و رامین

فخرالدین اسعد گرگانی شاعر پارسی گوی ایران در باره دیلم و دلاوریهای دیلمیان در مثنوی ویس و رامین ابیاتی سروده است که خالی از لطف نیست. و این مثنوی

۱. حدود العالم، ص ۱۴۳.

۲. تاریخ تمدن اسلام، ج ۲، ص ۲۵۶.

۳. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۲۷۱.

که در اصل به زبان پهلوی نوشته شده است فخر الدین آن را به فارسی به نظم در آورده و ضمن شرح فرار ویس و رامین به کوهستان دیلم به ذکر ویژگیهای این سرزمین پرداخته است. وی آنجا را سرزمینی نفوذ ناپذیر و غیر قابل دسترس معرفی کرد که هیچ امیر و فرمانروایی نتوانست بدان دست یازد و این سرزمین به خاطر پاسداری لشکر گیل و دیلم از زمان حضرت آدم تاکنون دست نخورده و بکر باقی مانده است.

زمین دیلمان جائی است محکم
 به تاری شب از ایشان ناوڪ انداز
 گروهی ناوڪ استبر دارند
 بیندازند زوبین را گه تاك
 چو دیوانند گاه کوشش ایشان
 سپر دارند ایشان را گه جنگ
 ز بهر آنکه مرد نام و ننگ اند
 از آدم تاکنون شاهان بی مَر
 نه آن کشور به بهروزی گشادند
 هنوز آن مرز دوشیزه بماندست

برو در، لشگری از گیل و دیلم
 زنند از دور مردم را به آواز
 به زخمش جوشن و خفتان گذارند
 چو اندازد کمانور تیر پرتاب
 جهان از دست ایشان شد پریشان
 چو دیواری نگاریده به صد رنگ
 ز مردی سال و مه باهم بجنگ اند
 کجا بودند شاه هفت کشور
 نه باکشور بر آن مردم نهادند؟
 بدان یک شاه کام دل نراندست^۱

نژاد دیلمیان

اگرچه درباره منشأ و نژاد مردم دیلم نمی توان اظهار نظر صریح و قطعی نمود چون که نظرها در این مورد متفاوت است، اما از آنجا که سرزمین آنان بین کادوسها و تپورها واقع است می توان گفت که از تبار آماردها هستند، آنان از پارسیان چادر نشینی می باشند که در این ناحیه می زیستند.^۲ چیزی که هست مرحوم اقبال آشتیانی قوم گیل و دیلم را از آریانها به شمار می آورد.^۳

بعضی برآنند که دیلمیان از تیره های ماد می باشند. بطلمیوس (قرن ۲ بعد از میلاد) که از آن جمله است، می گوید: مردم دیلم از تیره های ماد بوده و یا با آن نسبتی داشته اند.^۴

۱. شهر یاران گمنام، ص ۲۰.

۲. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۲۲۷؛ ج ۳، ص ۲۶۴۰.

۳. تاریخ گیلان کدیور، ص الف.

۴. شهر یاران گمنام، ص ۱۸.

بیشترین اطلاعات در باره دیلمیان از دوره ساسانیان است. انوشیروان در لشکرکشی های خود از آنان استفاده می کرد و لشکرکشی و هَرز دیلمی به یمن که به فرمان انوشیروان انجام گرفت از آنجمله است.^۱

به نظر می رسد که دیلمیان در زمان ساسانیان و پیش از آن دارای حکمرانانی از خود بوده اند و یاقوت حموی از «موتا» سپهسالار جنگ و اجروء تحت عنوان حکمران و پادشاه یاد کرده است.^۲

دیلمیان یا دلیران جنگ آزموده

بر خلاف مردم گیل که به اقتضای نوع زندگی، مردمی بالنسبه آرام طبع و پای بند بازرگانی بوده و کمتر به جنگ و ستیز می پرداختند، دیلمیان مردمی سخت کوش و جنگ آزموده و دلیر بودند و به اقتضای کوه نشینی پیوسته با طبیعت در پیکار بودند، از این رو بسیار جسور بوده و از سختی ها باک نداشتند.^۳ مهمترین سلاحشان زوبین و سپر بلند منقش به رنگهای روشن بود. جنگاوران دیلمی این سپرها را کنار یکدیگر قرار می دادند و دیواری در برابر دشمن به وجود می آوردند. مخصوصاً مردان، زوبین و نفت سوزان پرتاب می کردند و زنان مانند مردان به کشاورزی می پرداختند. گویند در اداره کارها با مردان برابری می کردند.^۴ گرچه مردمی لاغر و نحیف بودند اما سبک و خوش سیما به شمار می آمدند.^۵

دیلمیان و اسلام

به دنبال گسترش اسلام در ولایات مرکزی و بخش اعظم گرگان و طبرستان، دیلمیان از خود ایستادگی و مقاومت نشان دادند و به طغیان و خودسری در داخل ولایات مرکزی ادامه دادند و پیوسته به غارت و راهزنی می پرداختند و وجود کوه های سر به فلک کشیده البرز که موانعی طبیعی به شمار می آید سبب گردید که آنان در برابر لشکر اسلام ایستادگی کنند و تا مدت ها بعد از انقراض ساسانیان همه آنان در کیش زردتشتی

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه دیلم.

۲. شهر یاران گمنام، ص ۳۷.

۳. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه دیلم.

۴. دائرة المعارف فارسی، ص ۱۰۲۶.

۵. شهر یاران گمنام، ص ۳۷.

باقی بمانند.

مسلمانان با آنکه چندین بار برای تسخیر سرزمین دیلم بدان سو یورش بردند اما نتوانستند بر سراسر قلمرو دیلمیان که در آن زمان از شرق سفید رود تا آمل امتداد داشت به طور کامل تسلط یابند.^۱

خود سری و یاغیگری دیلمیان منحصر به فرون اولیه اسلام و ورود مسلمین به ایران نبود بلکه احتمالاً به دوران اشکانیان و هخامنشیان بازمی گشت و در آن روزگار نیز مردمی خود سر و یاغی بودند که گهگاه از سرزمین خود بیرون آمده و در شهرها و ولایات هرکجا که می توانستند به غارت و چپاول دست می زدند.^۲

فرمانروایان و حکمرانان ایران زمین که از عهده شان بر نمی آمدند و قدرت مقاومت در برابرشان نداشتند برای ایمنی از یاغیگری آنان دژهایی ساخته و لشکرهایی در برابرشان می نشانند^۳ که دژهای قزوین و چالوس از آن جمله اند. در دژ قزوین که به فارسی گشوین می نامیدند پیوسته گروهی از جنگجویان را می گماشتند تا از شهرشان دفاع کنند و اگر میان ایشان و دیلمیان جنگی رخ می داد به بیرون راندن دیلمیان می پرداختند و در هنگام صلح از ورود و دستبرد دزدان و راهزنان جلوگیری می کردند^۴ و نیز در دژ چالوس که ملوک فارس آن را بنا نهاده بودند پیوسته مردان جنگی و نگهبانان بی باک می گماردند تا در برابر دیلمیان ایستادگی کنند. این دژ تا زمان ناصر کبیر برقرار بود و ناصر آنرا ویران کرد.^۵

دیلمیان به خاطر ایستادگی در برابر سپاه اسلام و نپذیرفتن آیین اسلام تا مدت‌ها در ردیف کفار حربی بودند و جنگ با دیلمیان در حکم جنگ با کفار بود چنان که امیر المؤمنین علی علیه السلام موقعی که به قصد جنگ با معاویه عازم صفین بود به همراهان خود فرمود: کسی که از جنگ با معاویه اکراه دارد وظیفه خود را بگیرد و به سوی دیلم رود و با دیلمیان بجنگد.^۶

۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه دیلم.

۲. شهریاران گمنام، ص ۱۹.

۳. همان منبع.

۴. فتوح البلدان، ص ۱۵۵.

۵. مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۷۳؛ الکامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۴۶.

۶. مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره یک، ص ۳۶، به قلم اقبال آشتیانی.

دیلمیان و حمایت از مسلمانان در جنگ جلولاء و مدائن

با آن که مردم دیلم در ردیف کفار حربی قرار داشتند در عین حال گروهی نیز بودند که در اوایل ظهور اسلام به یاری مسلمانان شتافتند. این گروه متشکل از چهار هزار سوار جنگ آزموده بودند که در زمان خسرو پرویز جملگی خدمه و خواص او به شمار می آمدند و خسرو پرویز آنان را از سرزمین دیلم به دربار خود آورده بود. بعد از مرگ وی نیز در همین مقام بماندند تا آن که در جنگ قادسیه شرکت جسته و رستم فیروزان را در جنگ بر ضد مسلمانان یاری می رساندند. اما همینکه رستم کشته شد و سپاه ایران روی به هزیمت نهاد، این سپاهیان از جنگ کنار گرفته و گفتند: «ما چون دیگر، مجوسان نه ایم، مارا پناهگاهی نیست و اینان ارج مارا نشانند. رأی صواب آن است که به آئین تازیان در آئیم و بدیشان عزیز گردیم».

مغیره بن شعبه نزد ایشان رفت و جوایای حال آنان گردید، جملگی گفتند: «به آئین شما در آئیم» مغیره نزد سعد و قاص سردار سپاه اسلام رفت و او را از وضع دیلمیان آگاه کرد، سعد آنان را امان داد و همگی به اسلام گرویدند و در جنگ جلولاء و مدائن سعد را یاری کردند و بعد از پایان جنگ به کوفه آمدند و در کنار دیگر مسلمانان سکنی گزیدند.^۱

عمر بن سعد و سرزمین دیلم

مهمترین انگیزه ای که عمر بن سعد را واداشت تا به جنگ حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام برود و فرماندهی سپاه کوفه را بر عهده گیرد، وعده ای بود که از سوی عبیدالله بن زیاد به او داده شده بود.

عبیدالله فرمانی در این باب نوشت که به موجب آن در صورت پیروزی بر حسین بن علی علیه السلام امیر و حاکم ری و دستبندی و دیلم باشد، اما به دنبال واقعه خونین کربلا و به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام، فرزندان و برداران، برادر زادگان، خویشان و جمعی از یاران آن حضرت، هیچگاه به آرزوی خود نرسید و وعده حکومت ری و دیلم هرگز جامه عمل به خود نپوشید. و سرانجام به مکافات عملش رسید و در سال ۶۶ ه. ق به امر مختار ثقفی در کوفه به قتل رسید.^۲

۱. فتوح البلدان، ص ۸۵.

۲. اخبار الطوال، ص ۲۹۹.

۳. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۱۴۳؛ لغت نامه دهخدا، ذیل واژه عمر بن سعد.

حجاج و دیلمیان

حجاج بن یوسف از سال ۷۵ تا ۹۵ هـ. ق فرمانروای عراق و ایران بود و در این حکومت بیست ساله لحظه‌ای از قتل و خونریزی بی گناهان فارغ نبود و پیوسته در تعقیب مخالفان به ویژه علویان که به حکومتش گردن نمی‌نهادند بود. در حقیقت لحظات خوش زندگی وی آن زمانی بود که سرهای کشته شدگان در پیش پایش نهاده باشند. وی با آن همه درنده‌خویی و دد منشی که داشت و مردم از شنیدن نامش سخت به وحشت می‌افتادند نتوانست سرزمین دیلم را به چنگ آورد. گویند حجاج زمانی که نمایندگان دیلم (وَفْدُ الدَّیْلِم) نزد وی آمده بودند خطاب به آنان گفت: اسلام را بپذیرید و یا جزیه به گردن بگیرید و چون ایشان هیچ یک از این دو پیشنهاد را نپذیرفتند حجاج دستور داد صورت (نقش) دیلم را که از پیش تهیه کرده بودند به آنان نشان دهند. آنگاه گفت: با کمک این نقشه کوه‌ها و راه‌های ولایت شمارا شناخته‌ام. اکنون به آن چه که پیشنهاد داده‌ام بپذیرید و گرنه لشکر می‌فرستم تا ولایت شمارا خراب کنند.

دیلمیان گفتند: امیر! این نقشه کامل نیست زیرا سوارانی که از این کوهستان‌ها و راه‌ها نگاهیانی می‌کنند دیده نمی‌شوند، هرگاه لشکر بدانجا فرستادی این سواران را نیز خواهی دید.

حجاج که برای بلعیدن دیلم دندان تیز کرده بود در فواصل میان قزوین و شهر واسط عراق منظرهایی (دیده‌بانی) ساخت که هرگاه در قزوین جنگ با دیلمان رخ می‌داد در منظرها اگر شب بود آتش می‌افروختند و اگر روز بود دود برمی‌انگیختند تا یکدیگر را آگاه کنند و بدین سان به اندک زمانی خبر به واسط، مرکز امارت حجاج می‌رسید و حجاج لشکر به کمک می‌فرستاد.

حجاج مصمم به تسخیر سرزمین دیلم شد و لشکری به سرکردگی پسرش بدانجا گسیل داشت و با آن همه تدابیری که اتخاذ کرده بود نتوانست کاری از پیش ببرد و سرزمین دیلم را تسخیر کند.^۱

اما همین دیلم که مردم آن در برابر مطامع حجاج از خود مقاومت نشان داده و پیشنهاد وی را مبنی بر پذیرش اسلام نپذیرفته بودند، بعدها علاوه بر پذیرش اسلام جایگاه امنی برای پناه جویان به ویژه علویان گردید. بعد از نفوذ و گسترش اسلام در

ایران، مخالفان خلفای عباسی از بیم پیگرد عباسیان به دیلم پناه می‌جستند و آنجا را مناسب‌ترین و بهترین پناهگاه می‌دانستند و بدین سبب بود که هرکدامشان اگر وارد این سرزمین می‌شدند مأموران و لشکریان عباسی امکان دستگیری و یا دست‌رسی به آنان بر ایشان وجود نداشت. دیلمیان که دل خوشی از عباسیان نداشتند، علویان پناهنده را با آغوش باز می‌پذیرفتند. در حقیقت سرزمین دیلم مبدل به پایگاه امنی برای علویان گردید و آنان بعدها توانستند قیام خود را از آنجا آغاز کنند و وجود بقاع متبرکه علویان در این سرزمین گواهی است صادق بر مهمان‌نوازی دیلمیان و نشان‌دهنده پامردی و جوانمردی و در عین حال آشتی‌ناپذیری شان با خلفای ستم‌پیشه عباسی می‌باشد.

دیلمیان و مختار بن ابی عبیده ثقفی

مختار بن ابی عبیده ثقفی در سال ۶۴ هـ. ق به خو نخواستی حسین بن علی علیه السلام برخاست و در کوفه قیام خود را علیه امویان آغاز کرد. کوفه از دیر باز تحت تأثیر تمدن و فرهنگ ایرانی و یکی از مراکز هواداران حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بود که در آن گروه کثیری از ایرانیان مسلمان از جمله بیست هزار تن از دیلمیان سکونت داشته که زمانی در جنگ قادسیه همراه سپاه ایران با مسلمانان می‌جنگیدند و این بار به ندای مختار لبیک گفته و به یاریش شتافتند.^۱ مختار توانست با پامردی دیلمیان و دیگر رزمندگان، دمار از روزگار قاتلان شهدای کربلا برآورد.

جستانیان، فرمانروایان دیلم

از فرمانروایانی که در دو قرن اول و دوم بر سرزمین دیلم امارت کرده‌اند هیچ اطلاعی در دست نیست اما از اواخر قرن دوم به بعد از جستانیان به عنوان حکمرانان مسلمان دیلم در تواریخ اسلام و بعضی کتب تاریخ فارسی نام برده می‌شود. این خاندان در اواسط قرن پنجم هـ. ق منقرض گردیده و طومار حکومت سیصد ساله شان در هم پیچیده شد.

اسامی هفت هشت تن از ایشان و کم و بیشی از داستان و سرگذشت هرکدامشان به چشم می‌خورد.

نخستین آنان مرزبان بن جستان بود که تحت نفوذ عباسیان قرار داشت و در سال ۱۸۹ هـ. ق از دست هارون الرشید که به‌ری سفر کرده بود جامه و مال دریافت کرد. از جستان بن مرزبان که جانشین پدر شد هیچ اطلاعی در دست نیست. پس از وی و هم‌سودان بن

۱. ابو مسلم سردار خراسان، ص ۱۹.

جستان به سلطنت رسید و دست بیعت با حسن بن زید که در سال ۲۵۰ هـ. ق خروج کرده بود دادا ما یکسال بعد سر از بیعت بر تافت و دیری نپایید که چشم از جهان فرو بست .
 پس از هسودان، جستان بن و هسودان سلطان شد و نزدیک به پنجاه سال فرمانروایی کرد. وی معروفترین سلطان جستانی است و با حسن بن زید و جانشینانش بیعت داشت و توانست با کمک و پایمردی احمد بن عیسی قاسم بن علی، عراق، ابهر، زنجان، ری و قزوین را به نام داعی کبیر فتح کند.^۱ وی در سنه ۲۸۹ هـ. ق با همدستی حسن بن علی معروف به داعی و ملقب به ناصر کبیر به خوانخواهی محمد بن زید برخاست.^۲ سرانجام برادرش علی او را کشت و بر جای او به فرمانروایی نشست اما پدر زن جستان به خوانخواهی دامادش برخاست و علی را به قتل رساند و خسرو فیروز بن و هسودان جانشین برادرش علی شد و پس از وی مهدی بن خسرو فیروز جای پدر را گرفت و با مرگ وی طومار حکومت سیصد ساله این خاندان در هم پیچیده شد.^۳

رویان

رویان به ضم اول و سکون دوم کوره و شهرستانی وسیع در جبال طبرستان بوده است و به گفته یاقوت حموی آمل بزرگترین شهر جلگه ای و رویان بزرگترین شهر کوهستانی طبرستان به شمار می آمد.^۴

رویان در اقلیم چهارم واقع است و طول جغرافیایی آن ۷۶ درجه و بیست و پنج دقیقه و عرض آن ۳۷ درجه و ده دقیقه می باشد و فاصله اش با گیلان ۱۲ فرسنگ است.^۵ روزگاری از توابع دیلم به شمار می آمد. بعضی بر این عقیده اند که این سرزمین خارج از طبرستان بوده و خود جدای از طبرستان ولایتی پهناور می باشد.^۶ چنانکه ابن رسته

۱. شهر یاران گمنام، از صفحه ۳۸ تا صفحه ۴۶.

۲. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه جستان.

۳. شهر یاران گمنام، از صفحه ۳۸ تا صفحه ۴۶.

۴. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۰۴.

۵. فرسنگ = فرسخ: ۱۲ هزار گز است. (متاهی الارب، ج ۲، ذیل واژه فرسخ، ص ۹۵۵).

گز = متر (لغتنامه دهخدا ذیل واژه فرسخ).

۶. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۰۴.

(۲۹۰ هـ. ق) رویان را جزء طبرستان به شمار نمی آورد بلکه آن را کوره و شهرستانی جداگانه می داند و می نویسد: «رویان جزء طبرستان نیست بلکه کوره جداگانه ای است و شهرهای وسیعی دارد و کوه آن را احاطه کرده و در روزگار گذشته از بلاد دیلم بوده است و عمر بن علاء آن را فتح کرد و در آن شهری بنا نمود و منبری در آن ساخت و آن را به ناحیت طبرستان ضمیمه نمود. رویان و روستاها و قریه های آن مابین دو کوه قرار دارد و تنها از یک قریه بین چهارصد تا هزار مرد جنگی بر می خیزد و خراج آن بر حسب قرار هارون الرشید ۴۵۰ هزار درهم است»^۱.

در زمان مأمون خلیفه عباسی مالیات رویان، طبرستان و دماوند مشترکاً به خزانه خلیفه عباسی فرستاده می شد و این مالیات عبارت بود از: ششصد میلیون و سیصد هزار درهم، ششصد تخته فرش مازندرانی (طبری)، دویست طاقه عبا، پانصد دست جامه، سیصد جام و سیصد دستمال.^۲

یاقوت حموی رویان را شهرستانی قلمداد می کند که کوه های بزرگ، شهرها، نهرهای جاری، باغهای وسیع و عمارات بهم پیوسته آن را احاطه کرده است.^۳

ابن خردادبه رویان را بخشی از طبرستان دانسته و در این باره چنین می نویسد: «در طبرستان شهرهای رویان و آمل و ساریه و شالوس [چالوس] و لازر و شرز و طمپس و دهستان و کلار و گیلان و بدشوارگر می باشد...»^۴ وی رویان را روستا به حساب آورده و میزان مالیات آن را دوهزار و دویست و بیست درهم ذکر کرده است.^۵ بلاذری می نویسد: «... یزید [یزید بن مهلب] رویان و انبار را فتح کرد و در برابر مال و جامه و ظرف، اهل آن را امان داد و آنگاه به گرگان رفت».^۶

اصطخری نیز رویان را در شمار شهرهای طبرستان آورده است.^۷

۱. الاعلاق النفیسة، ص ۱۷۷.

۲. تاریخ تمدن اسلام، ج ۲، ص ۲۶۵.

۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۰۴.

۴. المسالك والممالك، صص ۳۱ و ۹۶.

۵. همان منبع.

۶. فتح البلدان، ص ۹۰.

۷. مسالك وممالك، ص ۱۶۹.

فریدون و رویان

ابن اسفندیار کاتب می نویسد: «ابتدای زمین رویان بعهد فریدون بود».^۱ سید ظهیر الدین در مقدمه تاریخ طبرستان و رویان و مازندران در فصل «ذکر عمارت رویان» می نویسد: «غرض که به قول مورخان، اول عمارت رویان را شاه فریدون که به فریدون فرخ و فریدون گاو سوار شهرت دارد، کرده است».^۲

چرا رویان نامیده شد؟

گویند: چون فریدون ممالک خود را میان سه پسرش: سلم، تور و ایرج تقسیم کرد و ایران را سهم ایرج قرار داد. سلم و تور بر برادر رشک بردند و او را کشتند.^۳ فریدون پسر از خدا خواست خون فرزندش ایرج به هدر نرود لذا دختر ایرج را به برادر زاده خود داد و بر اثر این ازدواج پسری به دنیا آمد که شباهت زیادی به ایرج داشت. نامش را منوچهر (مینوچهر) نهادند. فریدون همین که او را دید گفت: رو مانند روی آن یعنی ایرج است. از این رو نام این سرزمین را روی آن (رویان) نام نهادند.^۴ شایان ذکر است که: تنکابن، کلارستان، چالوس، کجور، طالقان و رودبار در محدوده رویان قرار داشت.^۵

رستم‌دار

رستم‌دار نامی است که بر سرزمین رویان نهاده شد و حدود و ثغور هر دو یکی است و غرب مازندران از آمل تا سخت سر را شامل است.^۶ چیزی که هست تغییراتی که باگذشت زمان در حدود این سرزمین پدید آمد حدّ شرقی آن سی سنگان نزدیک مصب رودخانه کجور و حد غربی آن ملاط معین گردید.^۷

۱. مسالک و ممالک صص ۷۵-۷۴.

۲. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۰۷.

۳. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه ایرج.

۴. تاریخ تبرستان، ج ۲، صص ۱۰-۱۱.

۵. همان منبع، ج ۲، ص ۱۰.

۶. از آستارا تا آستار باد، ج ۳، ص ۱۱.

۷. سفرنامه ملگونف، ص ۲۶۹.

مؤلف لغت نامه آندراج به ذکر حدود رستمدرار پرداخته و می نویسد: «رستمدرار نام ولایتی است که از مازندران و طبرستان مابین گیلان و رشت و بارفروش (بابل امروزی) و نور و کجور و تنکابن در آنجا واقع شده و سابقاً ملوک آنجا نسب، به پادشاهان می رسانده اند».^۱

قاضی نور الله شوشتری رستمدرار را در زمره ولایات خوش آب و هوا به شمار آورده و می نویسد: «رستمدرار ولایتی است مشتمل بر آب و هوای خوشگوار و درختان میوه دار و کوههای فلک مدار و قلعه های بلند و استوار که دست و هم از دامن آن کوتاه و پای خیال در سپردن مسالک آن گمراه است، قلعه نورش توأمان شاهی طور و حصن کجورش چون بیت المعمور، از حوادث دوران، دور و اهالی آنجا مانند رستم مشهور و در مذهب تشیع به غایت راسخ اند و محکم».^۲

رابینو می گوید: تنکابن، کلارستاق و کجور سابقاً جزء رستمدرار بوده و سکنه این نواحی خود را مازندرانی محسوب نمی دارند و مازندرانیهان نیز آنان را گیلک می شمارند.^۳

وی نام دیگری را برای این سرزمین ذکر نموده و می نویسد: «رستمدرار را استندار یا استندر (بدون الف) نیز نامیده اند. این یا از استن (به ضم الف) که به معنای کوه است مشتق شده و یا از استن که نام یکی از فرمانروایان پیشین آن حدود است می باشد».^۴ سید ظهیر الدین می گوید: استندار در لغت طبری استان کوه را گویند چون کوههای بسیار بزرگ در آن ولایت بود بدان نام باز خواندند و نیز گویند: استندار به معنای آستان دار است یعنی آستان ایشان پناهگاه مردم از کار افتاده بوده و به رسم دیلم هیچکس را از طعام و غذا بی نصیب نمی کردند.^۵

ملگونف سفرنامه نویسی روسی معتقد است که رستمدرار واژه ای است که در عهد مغول پدید آمد^۶ و به عقیده رابینو رستمدرار بیش از دوره مغول رویان

۱. آندراج، ذیل واژه رستمدرار.

۲. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۱۰۱.

۳. سفرنامه مازندران و استرآباد، ص ۶۳.

۴. همان منبع، صص ۵۷ و ۶۳.

۵. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، مقدمه، ص ۱۱۲.

۶. سفرنامه ملگونف، ص ۲۹۵.

نام داشت.^۱

حدود رستمدر

تا قبل از سنه ۵۹۰ هـ. ق حد غربی رستمدر ملاط بود اما در زمان هزار اسب بن شهر نوش که یکی از ملوک پادوسپانی است تغییر یافت و بر خلاف عم خود استمدار کیکاوس بن هزار اسب که پیوسته با ملاحده منازعه داشت، خطرشان را جدی نگرفت و با آنان سازش نمود و به دنبال اختلافی که با ملک اردشیر پادشاه مازندران پیدا کرد با ملاحده صلح نمود و از ایشان مدد طلبید و بیشتر قلاع را در تصرف آنان قرار داد. در این میان ملک اردشیر یکی از بزرگان را به نصیحت نزد وی فرستاد و او را از ادامه این کار بر حذر داشت و گفت: «هزار اسب (هزار اسب) را بگو که کارهای تو بر وفق مصلحت نیست و از تهوّر و بی خویشتنی باز گرد و کودکی مکن که عاقبت جز ندامت حاصلی نخواهد داشت» اما هزار اسب نصایح ملک اردشیر را نپذیرفت و به راه خلاف ادامه داد و از ملاط تا سخت سر را به ملاحده تسلیم کرد و با این عمل خود بخشی از سرزمین موروثی خود را از دست داد، در حالی که سلف وی استمدار کیکاوس همه روزه با ملاحده در ستیز بود و هیچ روزی نبود که از اسب به زیر آمده باشد. ملاحده که از وی حساب می بردند جرأت آن را نداشتند به قلمرو او تجاوز نمایند و کیکاوس در طول ۳۷ سال حکومت خویش بر رستمدر^۲ همچون دژی استوار و نفوذ ناپذیر در برابر آنان ایستادگی کرد تا آن که دیده از جهان فرو بست و برادر زاده اش هزار اسب جانشین وی شد و حکومت این سرزمین را بر عهده گرفت و تمام زحمات ۳۷ ساله عم خود کیکاوس را به هدر داد و بخشی از اراضی غرب رستمدر را در اختیار دشمن متجاوز قرار داد و خود سرگرم شرب خمر شد.^۳

ملک اردشیر نه تنها سلطان مازندران بود بلکه ایالت دیلمان نیز در قلمرو حکومت وی قرار داشت، از این رو داعی ابو الرضابن الهادی را به حکومت آن ایالت برگزید و مردم اطاعت او می کردند اما هزار اسب در یک شبانگاه بر او تاخت و او را به قتل رساند. این عمل ناصواب هزار اسب بر ملک اردشیر گران آمد و سوگند یاد کرد که

۱. سفرنامه مازندران و استرآباد، صص ۵۷ و ۶۳.

۲. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۵۹.

۳. همان منبع، مقدمه، صص ۲۷ و ۱۱۱.

انتقام خون سید را از او بگیرد. هزار اسب که از تصمیم ملک اردشیر آگاه شده بود از برابر او گریخت، اما سرانجام به دست هژبرالدین که از سوی ملک اردشیر والی رویان (رستم‌دار) بود به قتل رسید و طومار عمر این حاکم هوسران پس از ۲۶ سال حکومت^۱ در هم پیچیده شد^۲ سخت سر به مدت ۵۰ سال مرز غربی رستم‌دار (رویان) بود تا آن که استمدار شهر آگیم بن نام آور به امارت رستم‌دار نایل آمد. این استمدار باملوک گیلان به مخالفت برخاست و کارشان به منازعه انجامید و استمدار چون در خود تاب مقاومت ندید چاره‌ای جز عقب نشینی نداشت، لاجرم لشکرگاه بگذاشت و تانمک آبرود عقب نشست و در آنجا به تحکیم مواضع خویش پرداخت. ملوک گیلان هر چه تلاش کردند نتوانستند او را از آن موضع بیرون برانند و سرانجام نمک آبرود حد غربی رستم‌دار شد.^۳ و حد شرقی آن رودخانه مانهیر واقع در سی سنگان گردید.^۴

گاو بارگان پادوسپانی

آل پادوسپان که از سال ۴۰ هـ. ق بر رویان و رستم‌دار حکمرانی می‌کردند از مردم گیلان بودند و به گاو بارگان پادوسپانی شهرت داشتند، آنان از نوادگان گیل بن گیلان بودند. گیل نخست فرمانروای گیلان شد، اما خیال حکومت طبرستان لحظه‌ای او را آرام نمی‌گذاشت. سید ظهیر الدین در این باره می‌نویسد: «جیل بن جیلان زمانیکه زمامدار گیلان شد به خیال حکومت طبرستان افتاد، خواست در این خصوص وقوفی حاصل کند، بعد از تفکر زیاد رأیش بر آن گرفت که نایب کافی که محل اعتماد بود به گیلان نصب کند و امور مملکت را بدو سپارد و خود متوجه طبرستان گردد، بنابر این چند سرگاو ان گیلی را بار کرده، مانند کسی که به سبب ظلم و تعدی دیده جلای وطن کرده باشد پیاده متوجه طبرستان گردیده و پیوسته با مردم آن سامان صحبتها داشتی و با ملوک و حکام اختلاط نمودی».

«چون خاص و عام از او بزرگی و علو همت مشاهده می‌کردند، همه با او موافقت نمودند و او را گاو باره لقب دادند، و از شدت دانش در حروب و تدبیرهای باصواب که در

۱. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۵۹.

۲. همان منبع، صص ۲۸-۲۹.

۳. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، مقدمه، صص ۱۱ و ۱۱۲.

۴. همان منبع.

وقایع مهمه از گاوباره بروز کردی ورأی های نیکی که از وی در مقام قتال وجدال و شجاعت های بی مثال دیدند اورا در طبرستان نزد بزرگان، مشارالیه و معتمد علیه، مقامی حاصل گشت...^۱ و این آغازی بود برای ورود خاندان پادوسپانی به طبرستان. گاوباره پس از چندی به دنبال رشادتها و لیاقت هایی که ابراز داشت نزد آذرو لاش حاکم طبرستان مقام و منزلتی یافت و موقعی که طبرستان مورد هجوم و تاخت و تاز ترکان قرار گرفت به مقابله برخاست و خود را به قلب لشکر مهاجم زد و آنان را منهزم ساخت. بر اثر این پیروزی آوازه شجاعتش به تمام طبرستان رسید و بر موقعیتش افزود، سرانجام از سوی آذر و لاش به توصیه یزدگرد، حکومت رویان به وی سپرده شد. چندی بعد مرگ آذرو لاش فرا رسید و گاوباره بر سراسر گیلان و رویان و طبرستان مستولی گشت، اما دار الملک او همچنان گیلان بود. گاوباره پس از پانزده سال حکومت دیده از جهان فرو بست و در گیلان به خاک سپرده شد، دو پسر از وی باقی ماند یکی دابویه و دیگری پادوسپان، دابویه در گیلان و پادوسپان در رویان به حکومت دست یافتند.^۲ عبدالله بن وندا امید ششمین فرمانروای سلسله پادوسپانی است که بعد از پدر به حکومت رسید و حکومتش ۳۴ سال دوام یافت. وی در روی کار آمدن علویان نقش عمده ای ایفا نمود.

پادوسپانیان از سال ۴۰ هـ. ق تا سال ۱۰۰۶ هـ. ق در رستمدر که قبلاً رویان نام داشت حکومت داشتند اما با ظهور شاه عباس بساط حکومتشان به دست این پادشاه مقتدر برچیده شد.

ملوک پادوسپانی هیچگاه مستقل نبودند بلکه گاهی از امرای عرب و زمانی از امرای خراسان و در دوران اقتدار علویان از آنان اطاعت می کردند^۳ و در عهد آل بویه و آل بایوند مطیع آنان بودند و در واقع از دست نشاندگان ایشان به شمار می آمدند^۴ از این رو پادوسپانیان همیشه استندار بودند. اگر ساحل دریا و رویان در بعضی مواقع به دست امرای عرب یا داعیان علوی و یا امرای خراسان می افتاد، قسمت کوهستان تا حدود دیلم همیشه در تصرف پادوسپانیان بود و دیالمه و ملوک گیلان بیشتر اوقات با حکومت سلاطین

۱. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۸.

۲. همان منبع، صص ۹ - ۱۰.

۳. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، مقدمه دکتر مشکور، صص ۲۴ و ۲۵.

۴. از آستارا تا آستاراآباد، ج ۳، ص ۱۵.

پادوسپانی موافقت داشتند.^{۲۱}
 دابویه که بر گیلان حکومت داشت بعداً به امارت طبرستان نایل آمد و پس از مرگ وی فرخان که او را ذوالمناقب می گفتند جای پدر نشست.^{۲۲}

تنکابن

تنکابن ناحیه بالنسبه بزرگی است که میان گیلان و مازندران قرار دارد و امروزه از لحاظ تقسیمات کشوری تابع استان مازندران است و مشتمل بر شهرستان های تنکابن و رامسر می باشد.

در باره نامیده شدن این ناحیه به تنکابن رابینو می گوید: «تنکابن یعنی پایین تنکاء، و تنکاء شهری بود که در سال ۷۸۹ هـ منهدم گشت. در آن وقت قلعه ای بنام دزتنکاء در محل شهر سابق بوده. یکنفر انگلیسی که خرابه های قصبه را در جنگل تنکابن دیده بود نتوانست محل واقعی آن را برای من بیان کند و خود نیز نتوانسته ام کسب اطلاعی در این باب بنمایم. در صورتهای مالیاتی دهکده بلده هنوز هم محل عمده تنکابن ثبت است».^{۲۳}

ژاگ دومورگان سیاح معروف اروپائی معتقد است که تنکابن نام دژی بوده که در حمله تیموریان از میان رفته است.^{۲۴}

امروزه تنکابن ناحیه ای را گویند که حدّ غربی آن رودخانه سورخانی است و از قدیم نزد مردم این منطقه به سامان رودخانه معروف است و از نظر جغرافیایی مرز آبی مازندران و گیلان به شمار می آید. نمک آبرود که فاصله چندانی با چالوس ندارد، حدّ

۱. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۴.

۲. ملوک پادوسپانی رستمدر (رویان، نور و کجور) جمعاً ۵۱ تن هستند و آخرین ایشان ملک محمد بن جهانگیر است. ۳۶ تن بر رستمدر حکومت کردند، هشت تن بر نور حاکم بودند و هفت تن بر کجور فرمانروایی داشتند. (تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مقدمه دکتر مشکور از ص ۳۰ تا ص ۳۵)

۳. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۱.

۴. سفرنامه مازندران و استرآباد، ص ۲۳.

۵. جغرافیای مازندران ص ۲۵.

شرقی تنکابن محسوب می‌شود. دریای خزر حد شمالی و قزوین و طالقان حد جنوبی آن است.

تنکابن بخشی از سرزمین ماردها

مارد، آمارد، مرد و ماربه یک معنی هستند و مادرها به مردمی اطلاق می‌شد که پیش از ورود آریانها در منطقه ای واقع در حد فاصل سرزمین کادوسی ها و تپورها [تنکابن امروزی و حوالی آن] سکونت داشتند و رود آمل حد شرقی آن سرزمین است.^۱ آنان از پارسیان چادر نشینی بودند که در این ناحیه می‌زیستند^۲ و به عادت ولایت شان خودهایی بر سر می‌نهادند که مانند زره بافته شده بود و سلاحشان را زوبین و سپرهای کوچکی از پوست تشکیل می‌داد.^۳ کورش پسر چوپانی از ایل «مردها» بود که در ایام جوانی به کارهای پست اشتغال می‌ورزید.^۴

کنت کورث در باره خصوصیات ماردها می‌گوید: این قوم مردمی جنگاورند و عادات و اخلاقی دارند که با عادات سایر مردم پارس مغایر است. آنان غارهایی در کوه می‌کنند و در آنجا باعیال و اطفال خود زندگی می‌کنند، غذای ایشان از گوشت احشام و یا حیوانات وحشی است و زنانشان فاقد صفاتی هستند که معمولاً یک زن آن را دارا می‌باشد (یعنی ظرافت و لطافت ندارند)، لباس آنان تا زانو نمی‌رسد، موهای سرشان ایستاده و فلاخنی بر سردارند که هم سلاحشان محسوب می‌شود و هم وسیله زینت آنان به شمار می‌رود. این قوم مانند اقوام دیگر مطیع اسکندر شدند.^۵

ماردها لباس سیاه بر تن می‌کردند و مردانشان موی بلند داشتند.^۶ تیر اندازان ماردی در اطراف داریوش بودند و در نبرد با اسکندر او را یاری می‌رساندند.^۷

۱. تاریخ ایران باستان، ج ۳، صص ۲۲۱۶ و ۲۶۴۰.

۲. همان منبع، ج ۱، صص ۲۲۷ و ۲۴۰.

۳. همان منبع، ج ۱، ص ۷۳۷.

۴. همان منبع، ج ۱، صص ۲۲۷ و ۲۴۰.

۵. همان منبع، ج ۲، ص ۱۴۲۶.

۶. نشانیهای از گذشته در گیلان و مازندران، ص ۱۱۰.

۷. تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۱۳۸۷.

یورش اسکندر به سرزمین ماردها

عطش لشگرکشی اسکندر و تسخیر شهرهای ایران به دست وی پیوسته رو به فزونی می‌نهاد، ایالات جنوبی دریای خزر در معرض تهدید جدی قرار گرفته بودند این بار نوبت سرزمین ماردها بود. ماردها که مردمی جنگاور به شمار می‌آمدند و بلندقامتی و دلیری آنها جالب توجه بود از هجوم سپاه اسکندر نهراسیدند و حاضر نشدند رسولانی نزد وی گسیل دارند تا اظهار انقیاد نمایند. این قضیه بر اسکندر سخت گران آمد و گفت: «خیلی غریب است که یک مشت مردم مرد^۱ نمی‌خواهد مرا فاتح بداند. آنگاه اسکندر از قشون خود عده‌ای از سپاهیان زبده را برگزید و قصد آماردها کرد و در یک سپیده دم در مقابل ایشان ظاهر شد. ماردها گرچه تا لحظه ورود قوای مهاجم از این حمله آگاه نشده بودند اما انتظار این یورش را داشتند، از این رو بلندپها را اشغال کرده و در کوه‌ها به جاهای سخت پناه بردند.

پیش از اسکندر هیچ مرد جنگی به این ناحیه نیامده بود، چرا که ولایت آنان محل‌هایی سخت بوده^۲ و مردم در فقر ونداری به سر می‌بردند، لذا انگیزه‌ای برای حمله وجود نداشت.

بعد از آنکه حمله اسکندر به سرزمین ماردها آغاز شد اسب مورد علاقه وی به چنگ ماردها افتاد و این باعث فزونی خشم اسکندر گردید، چه انتظار نداشت که به این آسانی اسبش به دست دشمن گرفتار آید.

اسکندر که نمی‌توانست بر خشمش غالب آید فرمان داد جنگل‌ها را بسوزانند. ماردها که از این فرمان سخت‌به‌وحشت افتاده بودند رسولانی نزد وی گسیل داشتند و با پس فرستادن اسب نسبت به اسکندر اظهار انقیاد کردند و ۵۰ نفر به رسم گروگان نزد وی نگه‌داشتند.

اسکندر پس از تسخیر سرزمین ماردها آنجا را به خاک تپورستان که والی آن اُت^۳ فرادات بود ضمیمه کرد. چندی بعد ماردها مغلوب اشکانیان گشته و در قرن دوم

۱. بنا به نوشته حدود العالم مرد یکی از نواحی دهگانه ساحلی دیلم بود که ظاهر آدر حوالی چالکورد امروزی رامسر قرار داشت. حدود العالم، ص ۱۴۶.

۲. شاید انتخاب نام سخت سر بر همین اساس باشد یعنی چون این ولایت در محلی سخت قرار داشت لذا آن جا را سخت سر نامیده‌اند.

۳. تاریخ ایران باستان، ج ۲، صص ۱۶۴۵ الی ۱۶۴۷.

میلادی در حوالی ری سکونت داده شدند.^۱

ماردها و دولت ماد

مادها را می‌توان پیشاهنگ دولت آریایی وهخامنشی دانست^۲ که به طرف دریای خزر هجوم آورده بودند و این ماردها بودند که از رسیدن دولت ماد به دریای خزر جلوگیری به عمل آوردند.^۳

جنگ فرهاد اول (اشک پنجم) با ماردها

بعد از آنکه فرهاد اول جانشین پدر شد (از ۱۸۱ تا ۱۷۴ ق.م) یورش خود را متوجه سرزمین ماردها کرد. ماردها که از بومیان منطقه میان کادوسی‌ها و تپورها (تنکابن فعلی و حوالی آن) بودند اگر چه مردمی فقیر به شمار می‌آمدند اما قومی نیرومند و جنگ آزموده بودند. جنگ فرهاد اول با آنان سخت بوده و چند سال به طول انجامید و با آنکه سرزمین ماردها اسماً یکی از ایالات تابعه سلوکی‌ها بود اما سلوکی‌ها در این جنگ دخالت نمی‌کردند و شاید علتش ضعف آنها بود و ماردها مردمی نبودند که به آسانی تحت تابعیت بمانند، از این رو به سلوکی‌ها بی‌اعتنا بودند، اما در جنگ با فرهاد شکست خورده و سرزمینشان به تسخیر او درآمد.^۴ پس از فرهاد برادرش مهرداد اول (اشک ششم) پارت را که دولت کوچکی بود و از ولایت ماردها وری تا هریود امتداد می‌یافت توانست در طول مدت ۳۷ سال فرمانروایی مبدل به دولتی کند که بعدها رقیب دولت جهانی روم شد.^۵

تنکابن بعد از اسلام

به نظر می‌رسد که بسط و توسعه اسلام در سرزمین دیلم که تنکابن بخشی از نواحی جلگه‌ای آن را در قرون اولیه هجری تشکیل میداد^۶ از زمان داعیان علوی

۱. تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ص ۲۳۴.

۲. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه ماد.

۴. تاریخ ایران باستان، ج ۳، ص ۲۲۱۶.

۵. همان منبع، ج ۳، ص ۲۲۲۰.

۶. حدود العالم، ص ۱۴۶.

و به دست ایشان به ویژه ناصر کبیر صورت گرفت^۱ و ظاهراً پیش از ظهور این داعیان ناحیه ای گبر نشین بوده است، البته نمی توان منکر آن شد که ورود اسلام به سال ۲۲ هـ به طبرستان، در همسایه های غربی اش دیلم و رویان بی تأثیر نبوده و قطعاً بیش و کم افرادی به آئین جدید گرویدند. مؤید این مدعا قیام یحیی بن عبدالله ابن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که در عصر هارون الرشید به سال ۱۷۵ هـ. ق به سرزمین دیلم پناهنده شد و یک سال بعد در آنجا خروج کرد^۲ و به قول بیهقی: «مردی علوی خروج کرد و گرگان و طبرستان بگرفت و جمله کوه گیلان، و کارش سخت قوی شد. هارون بی قرار و آرام گشت که در کتب خوانده بود که نخست خلل که آید در کار خلافت عباسیان، آن است که به زمین طبرستان ناجمی پیدا آید از علویان...»^۳ یحیی علوی برجستان ملک دیلم که از نسل رستم زال بود وارد شد و دعوی امامت کرد^۴ اما سرانجام هارون الرشید باتوسل به حيله و نیرنگ او را فریفت و به بغداد فراخواند و به زندان افکند و سیّد چند ماه در آن بماند تا از دنیا برفت.^۵

از جمله کسانی که بر این سرزمین حکومت کردند ماکان بن کاکئی، اسفار بن شیرویه و مرداوینج بودند و علاوه بر تنکابن، رویان نیز زیر نگین حکومت ایشان بود^۶ البته در آن عهد تنکابن نامی نداشت و این رویان بود که اهمیتی به سزا داشت چرا که وسعتش زیاد بود و تنکابن، کلارستاق و کجور بخش شمالی ورود بارو طالقان بخش جنوبی آن محسوب می شد.^۷ بعدها رویان نامش تغییر یافت و مبدل به رستمدر گردید^۸ و حد غربی تاملات امتداد یافت^۹ و نور، کجور و تنکابن در محدوده آن

۱. سفرنامه مازندران و استراباد، ص ۴۰.

۲. تاریخ طبری، جزء دهم، ص ۵۳.

۳. تاریخ بیهقی، ص ۵۳۴.

۴. تاریخ گزیده، صص ۳۰۴ و ۷۹۰.

۵. همان منبع.

۶. سرزمین مردم ایران، ص ۲۳۰.

۷. تاریخ طبرستان، ج ۲، ص ۱۰.

۸. آندراج، ذیل واژه رستمدر.

۹. سفرنامه ملگونف، ص ۲۶۹.

قرار گرفت.^۱

محال ثلاث و الحاق تنکابن به مازندران

در عهد کریم خان زند مهدی بیگ خلعتبری به شیراز رفت و از بد رفتاری قوی حصارلو که حاکم تنکابن بود نزد کریم خان شکایت برد و خواستار عزل او شد. کریم خان فرمان عنوان خانی و حکومت تنکابن را به نام مهدی بیگ صادر کرد و قوی حصارلو معزول شد. مهدی بیگ تامدتی از فرامین کریم خان تبعیت می نمود اما ناسپاسی کرد و به آغا محمد خان که بازندیه دشمنی داشت ملحق شد و در زمره هواداران سرسخت او قرار گرفت و به سپاهسانی که آغا محمد خان به ضدیت باهدایت الله خان حاکم گیلان گسیل داشته بود پیوست.^۲ حکومت گیلان در زمان کریم خان به دست هدایت الله خان بود (۱۱۶۰ تا ۱۱۹۵ ه.ق) و هدایت الله خان سالی ۲۵۰۰ من ابریشم به رسم مالیات به دولت مرکزی می داد.^۳

بعد از آنکه مهدی خان در اردو کشی آغا محمد خان به گیلان شرکت جست عداوت سختی میان سکنه رشت و مردم تنکابن به وجود آمد. مهدی خان چاره ای اندیشید تا تنکابن از گیلان جدا شود، از این رو از آغا محمد خان خواست تنکابن ضمیمه مازندران گردد و با موافقت وی تنکابن از گیلان منتزع و به خاک مازندران ملحق شد و کلارستاق و کجور نیز به مهدی خان واگذار گردید و از آن تاریخ به بعد این سه ناحیه به محال ثلاث شهرت یافت.^۴

اما میرزا حسن خان اعتماد السلطنه می نویسد: «تنکابن قسمتی از خاک گیلان است و تقریباً هشتاد پارچه ده کوچک و بزرگ ییلاقی و قشلاقی است، این ناحیه را با دو ناحیه دیگر که کلارستاق و کجور باشد محال ثلاث گویند».^۵

مرکز حکومت محال ثلاث خرم آباد تنکابن بود، یک نایب الحکومه به کلاردشت

۱. آندراج، ذیل واژه رستمدرار.

۲. سفرنامه مازندران و استراباد، ص ۵۱.

۳. سرزمین و مردم ایران، ص ۱۶۴.

۴. سفرنامه مازندران و استراباد، ص ۵۱.

۵. مرآة البلدان، ج ۱، ص ۸۱۰.

و چالوس و یک نایب الحکومه به کجور فرستاده می شد. کلاردشت به مرکزیت حسنکیف منطقه ای است بیلاقی که چالوس قشلاق نشین آن است و تمام این منطقه را کلارستاق نامند.^۱

کجور که منطقه ای کوهستانی و بیلاقی نشین است مرکز نایب الحکومه بوده است^۲ و اکنون تابع شهرستان نوشهر می باشد. نایب الحکومه دیگری به سخت سر که اکنون رامسر نام دارد فرستاده می شد.

أبت که در سال ۱۲۵۹ هـ. ق از تنکابن بازدید به عمل آورد می نویسد: «رودخانه میان ده که سفید تمیش نیز خوانده می شود بخش را نکوه و تنکابن را از یکدیگر جدا می کند. تنکابن جزء خاک مازندران است ولی حکمران آن از تهران تعیین می شود. حاکم فعلی حبیب الله پسر ولیخان است که سرکرده قشون بود که در تسخیر هرات، نزدیک شهر کشته شد.^۳ درباره حدود تنکابن میرزا حسن خان اعتماد السلطنه می نویسد: «بالجمله خاک تنکابن از سفید تمیش تا نمک آبرود که رودخانه ای است مشترک میان تنکابن و کلارستاق هفت فرسخ است و از طرف دیگر حد این خاک کاسه گر محله است و آبادی قرای تنکابن مجاور کوهی است که در ساحل بحر خزر ممتد و فاصله کوتاه تا دریا بعضی جاها نیم فرسخ است و به جایی می رسد که این فاصله به دو منزل می رسد».^۴

محمد معصوم شیرازی که در سال ۱۳۱۴ هـ. ق از گیلان و تنکابن بازدید به عمل آورده بود می نویسد: «در فاصله سه کیلومتری سخت سر به طرف گیلان گمرکخانه وجود داشت و تنکابن دارای شش بلوک به شرح زیر بود. سخت سر، گلیجان، نشتا، لنگا، خرم آباد و چالکرو و حاکم نشین تنکابن خرم آباد»^۵ مؤلف دائرة المعارف فارسی می نویسد: «مرکز قشلاقی تنکابن خرم آباد و بیلاقی دوهزار بود».^۶

۱. خاندان خلعتبری، ص ۷.

۲. همان منبع.

۳. از آستارا تا آستار بادج ۳، ص ۲۳.

۴. مرآة البلدان، ج ۱، ص ۸۱۱.

۵. طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۶۱۸.

۶. دائرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۱۵۱۵.

به گفته زین العابدین شیروانی: تنکابن به ضم تاء و سکون نون و کاف عربی مع الالف و ضم باء و سکون نون ثانی قصبه ای است از گیلان و محلی است جنگل توأمان و هوایش بد و آبش فراوان و خاکش ابریشم خیز و زمینش عفونت انگیزه، برنج بسیار دارد و چندان تعریف ندارد، مؤلف کتاب تحفة المؤمنین (تحفه حکیم مؤمن) از آنجا بوده، راقم مشاهده ننموده است.^۱

آنچه که مسلم است مورخان اسلامی و طبرستانی پایان خاک کلار (کلارستاق) را آغاز خاک دیلم می دانند لذا باید گفت تنکابن امروز بخشی از ده له مایوی پیش از اسلام والدیلم اسلامی است.^۲

۱. بستان السیاحه، ص ۲۲۲.

۲. تاریخ تبرستان، ج ۲، ص ۱۲.

www.tandis.de
تندیس

دریای خزر



منظره‌ای از غروب کرانه‌های خزر در رامسر
که کوه ایلمیلی در آن نمایان است.

دریای خزر بزرگترین دریاچه شور بسته جهان است که بین آسیا و اروپا قرار گرفته و عمیق ترین گودال واقع میان قفقاز و آسیای مرکزی می باشد که گاهی به آن گودال آرال - خزر گفته می شود.^۱

این دریا در آسیای غربی بین سی و شش درجه و سی دقیقه تا ۴۷ درجه و ۲۰ دقیقه عرض شمالی و ۴۴ درجه و ۲۰ دقیقه تا ۵۴ درجه و ۳۵ دقیقه طول شرقی قرار گرفته است.^۲ ترکمنستان در مشرق، آذربایجان در مغرب، روسیه فدراتیو در شمال غربی قزاقستان در شمال و شمال غربی و ایران در جنوب آن واقع اند. قسمت ایرانی دریای خزر محدود است از شمال به خط مرزی آبی، از غرب به دهانه رودخانه آستارا و از شرق به خلیج حسینی و از مجموع ۶۵۵۰ کیلومتر طول محیط دریای خزر تنها ۹۹۲ کیلومتر مربع از آستارا تا رود اترک متعلق به ایران است.^۳

در سال ۱۹۶۰ میلادی سطح متوسط این دریا ۲۸ متر پایین تر از سطح دریای آزاد اعلام گردید.^۴ این دریا بازمانده ای از دریای کم عمق و پهناوری است که در اعصار اولیه، سرزمینهای بین دریای سیاه تا آنسوی آرال و همچنین فلات ایران را فرا گرفته و دنباله مدیترانه محسوب می شد. این دریای بزرگ که «تتیس» نام داشت به دنبال وقوع

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۲. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه خزر.

۳. جغرافیای مفصل ایران، ج ۱-۲، ص ۱۳۰.

۴. همان منبع، ج ۱-۲، ص ۱۳۵.

یک سلسله حوادث طبیعی از قبیل چین خوردگی زمین، آتش فشانی وزمین لرزه دچار دگرگونی گردید. به زعم زمین شناسان، در اواخر دوران اول زمین شناسی قسمتهایی از شمال و جنوب ایران از آب خارج شد و در دوران سوم کوههای البرز در شمال و سلسله جبال زاگرس در غرب ایران سر از آب بیرون آورد.

در دوران چهارم ذوب یخ های «اوراسیا» مقدار زیادی بر آب خزر افزود و سبب بالا آمدن سطح آن گشت تا جایی که در اواخر این دوران سطح آب دریای خزر حدود ۷۵ متر بالاتر از سطح امروزی بود.^۱

بر آمدن کوهها و پشته ها سبب رانده شدن آنها به سوی شرق یا غرب و قطعه قطعه شدن دریا و پدید آمدن جزایر و باطلاحها طی اعصار و قرون گردیده و در نتیجه دریاچه ها تنگ و باتلاق ها خشک تر و سرزمین های جدا افتاده به یکدیگر نزدیک تر و موجب به وجود آمدن دشت های هنگری و سرزمین های قزاقستان و مناطق مجاور آن و همچنین نجد ایران گشت. و نیز در بخش جنوبی این دریا گدازه های آتش فشانی زیادی قابل مشاهده است که بزرگترین آن در جمهوری های آذربایجان و ترکمنستان به وجود آمده و برخی تا سیصد متر ارتفاع دارند.^۲

استرابون جغرافی دان معروف یونانی که حدوداً در سال ۵۰ ق. م متولد و در سال ۲۱ م درگذشت معتقد است که دریای خزر بحر عظیمی بود که به اقیانوس منجمد شمالی اتصال داشت.^۳

مسیو الیویه در سفرنامه خود می نویسد: در حقیقت دریای خزر غیر از دریاچه شوری نیست زیرا امروزه باهیچ دریائی اتصال ندارد اما محض تطبیق و موافق کردن قول خودمان با اصطلاح عامه و اشاره نمودن به این نکته است که زمانی با دریای سیاه اتصال داشته و به واسطه این اتصال، دریای سیاه به دریای مرمره و محیط پیوند داشته است که اکنون به نام دریا خوانده می شود.^۴

به عقیده کارشناسان: دریای خزر گودال عظیمی است باقیمانده از دریای وسیعی

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۲. نشانیهای از گذشته دور گیلان و مازندران، ص ۱۰.

۳. تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، ص ۵.

۴. سفرنامه اولیویه، ص ۱۳۹.

که روزگاری سراسر خاک ایران امروزی، ترکیه، جنوب غربی شوروی سابق و دریای مدیترانه کنونی را فرا گرفته بود که پس مانده‌های آن دریای سیاه، دریاچه ارال و دریای خزر می‌باشد.^۱

سر هنری، اولین جغرافی دان مشهور معتقد است که رود جیحون بدون شک برای چندین قرن به دریای خزر می‌ریخته است.^۲

نام‌های دریای خزر

دریای خزر در طی قرون و اعصار میان جغرافی نویسان به نام‌های مختلف مشهور بوده که اسامی زیر از آن جمله اند:

- ۱ - دریای خزر: این نام به علت نزدیکی دریا به ولایت خزر بر آن نهاده شده است. مؤلف آندراج می‌نویسد: «خزر بر وزن نظر نام ولایتی است مشهور بر ساحل دریای گیلان و آن ولایت را خزر نام از اولاد یافت‌آباد نمود و آن طایفه را که در آنجا ساکن اند خزر و خزران گویند و آن ولایت اکنون جزو ولایت روسیه است و یکی از بلاد آن شهر بلخار می‌باشد و بسیار سرد می‌شود. لهندا مرغان گرمسیری و هندوستان در آنجا نماند و دریای مازندران را نیز بواسطه نزدیکی بدان ولایت بحر خزر گویند».^۳
- ۲ و ۳ - دریای مازندران و طبرستان.^۴ (این دو نام به سبب مجاورت دریا با بخش اعظم مازندران و طبرستان بر آن نهاده شد).
- ۴ - دریای جرجان، گرگان، هیرگانا، ورگان به اعتبار همجواری دریا با این ناحیه.^۵

۵ - دریای گل و دریای گلان که مارکوپولو در قرن سیزدهم میلادی آن را قل وقلان نامید.^۶

۶ - دریای گیلان.^۷

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۲. سرزمینهای خلافت شرقی، پاورقی ص ۴۸۷.

۳. آندراج، ج ۲، ص ۱۶۴۷.

۴. سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۸۷؛ لغت نامه دهخدا، ذیل واژه خزر.

۵. نشانیهای از گذشته دور گیلان و مازندران، صص ۱۲ - ۱۱.

۶. همان منبع.

۷. آندراج، ج ۲، ص ۱۶۴۷.

- ۷ - دریای اسگون.^۱
 ۸ - بحر آسکون.^۲
 ۹ - بحر قانیا.^۳
 ۱۰ - دریای کمروت (کمروود) به خاطر مجاورت با کمروود نور.^۴
 ۱۱ - دریای دیلم.^۵
 ۱۲ - دریای طیلسان (تالشان).^۶
 ۱۳ - دریای باب.
 ۱۴ - دریای باب الأبواب.^۷
 ۱۵ - چشمه خورشید. این نام را هُمر شاعر بزرگ بر آن نهاده است.^۸
 ۱۶ - ساکازنه، که قبل از اسکندر بدین نام شهرت یافت و بر اثر کثرت استعمال کاسپین گردید.^۹
 ۱۷ - کفوده دریا. در عهد ساسانیان بدین نام موسوم بود (کفوده همان بادکوبه است).^{۱۰}
 ۱۸ - بحر جیلی یا الدوارة الخراسانیه.^{۱۱}
 ۱۹ - دریای باکو. این نام را مارکوپولو بر آن نهاده است.^{۱۲}

-
۱. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه خزر.
 ۲. همان منبع.
 ۳. همان منبع.
 ۴. نشانیهای از گذشته دور گیلان و مازندران، صص ۱۱ - ۱۲.
 ۵. همان منبع.
 ۶. همان منبع.
 ۷. لغت نامه دهخدا، زیر واژه خزر.
 ۸. مجله اطلاعات ماهانه، سال ۱۳۲۷ ش، شماره خرداد، ص ۲۳.
 ۹. التدوین فی احوال جبال شروین، ص ۲۶.
 ۱۰. همان منبع.
 ۱۱. همان منبع.
 ۱۲. مجله اطلاعات ماهانه، سال ۱۳۲۷ ش، شماره خرداد، ص ۲۳.

- ۲۰ - دریای هیرکانی.^۱
- ۲۱ - دریای قلزم: ابن اسفندیار کاتب قلزم را یکی از نامهای دریای خزر می‌داند^۲ اما حمدالله مستوفی مخالف آن است و می‌گوید: «... عوام آن را دریای قلزم خوانند و در غلط اند».^۳
- ۲۲ - دریای ارقانیا که بطلمیوس آن را بدان نام نامیده است.^۴
- ۲۳ - دریای خزر وان، خزران و خزرا.^۵
- ۲۴ - دریای جیلان.^۶
- ۲۵ - دریای خراسان.^۷
- ۲۶ - دریای کسپین، کاسپین (قزوین).^۸
- ۲۷ - آق دریا.^۹
- ۲۸ - دریای قزوین.^{۱۰}
- ۲۹ - دریای هشرخان.^{۱۱}

۱. در عهد کیخسرو (سنه ۵۳۰ قبل از میلاد مسیح) و در عهد دارای اول کیانی که سی سال بعد از سنه مزبور به سلطنت رسید، دریای مازندران منسوب به هیرکان بوده و آن را دریای هیرکانی می‌گفتند. هیرکان تحریف شده ویرکان (در لغت فرس قدیم به معنای گرگ است) می‌باشد. (التدوین فی احوال جبال شروین، ص ۲۵).
۲. تاریخ طبرستان، ص ۸۱.
۳. نزهة القلوب، ص ۲۳۹.
۴. همان منبع،
۵. لغت نامه دهخدا، ذیل واژه‌های دریای خزر، دریای جیلان، دریای خراسان، دریای کسپین، دریای کاسپین.
۶. همان منبع.
۷. همان منبع.
۸. همان منبع.
۹. همان منبع.
۱۰. همان منبع.
۱۱. همان منبع.

ابن خلدون گوید: «گویند: در این قسمت معمور دریای دیگری است که از دیگر دریاها مجزا می باشد و در ناحیه شمال در سرزمین دیلم واقع است و آن را دریای گرگان و طبرستان می نامند. طول آن هزار میل و عرض آن ششصد میل است»^۱.
مساحت و عمق دریای خزر

مساحت دریای خزر ۴۳۸ هزار کیلومتر مربع است^۲ که البته ۳۹۶ هزار و چهارصد و چهل کیلومتر مربع^۳ و ۳۶۰ هزار کیلومتر مربع نیز نوشته اند.^۴ حوضه آبریز آن ۳۷۳۰۰۰۰ کیلومتر مربع و وسعت حوضه آن در ایران ۲۵۶۰۰۰ کیلومتر مربع است.^۵ حوضه جنوبی دریای خزر یا خزر جنوبی که به سواحل ایران ختم می شود به شکل تقریباً مربع است.^۶ حجم آب این دریا بستگی به نوسانات سطح آب دارد به طوری که حجم آب آن در سال ۱۹۷۴ میلادی ۷۵۱۵۸ کیلومتر مکعب بوده است^۷ و تا ۷۹۳۱۹ کیلومتر مکعب نیز نوشته اند.^۸

طول تقریبی این دریا بین ۱۲۰۰ تا ۱۲۶۰ کیلومتر است و عرض آن در پهن ترین نقطه حدوداً ۵۵۰ کیلومتر و در کمترین پهنای ۲۰۰ کیلومتر مربع می باشد^۹ البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که با پیشرویهای که در طی سالهای اخیر در دریای خزر رخ داد چنین به نظر می رسد که در ابعاد این دریا تغییراتی به وجود آمده باشد.

عمق دریای خزر را می توان به سه بخش تقسیم کرد:

۱ - عمق شمالی که در مجاورت دهانه رودخانه های ولگا و ارال می باشد. رسوبی را که این دو رودخانه به دریای خزر می ریزند حدود یک سوم این دریا را

۱. مقدمه ابن خلدون، ص ۵۶.
۲. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص ۱۱۲۵.
۳. فرهنگ دهخدا، ذیل واژه خزر.
۴. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص ۱۱۲۵.
۵. همان منبع.
۶. جغرافیای مفصل ایران، ج ۱-۲، ص ۱۳۱.
۷. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.
۸. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص ۱۱۲۵.
۹. جغرافیای مفصل ایران، ج ۱-۲، ص ۱۳۰.

فرامی گیرد و عمق متوسط آن پنج متر است و به علت عمق کم فقط کرجی ها و قایق های کوچک می توانند در آن رفت و آمد نمایند و در بخش کوچکی از آن نیز عمق دریا به ۲۵ متر می رسد، اما بخش مهمی از آن، بین دو تا سه متر عمق دارد.

۲- بخش میانی یا مرکزی که عمق آن ۱۷۹۶ متر می باشد. حد فاصل بخش مرکزی و جنوبی قعر دریای خزر را یک برآمدگی تشکیل می دهد که بدان گردنه یا برزخ زیر آبی گویند.

۳- بخش جنوبی که در حد فاصل بین آبشوران و دماغه کواولی قرار دارد و تا ساحل جنوبی ایران را دربر می گیرد، عمیق ترین این بخش ۹۸۰ متر است و میانگین آن ۳۲۵ متر می باشد^۱ و هرکجا که کوه به دریا نزدیک باشد عمق دریا در نزدیکی ساحل بیشتر است.^۲

منابع آب دریای خزر

آب دریای خزر از دو طریق تأمین می شود:

۱- نزولات جوئی.

۲- رودخانه حوضه آبروی دریای خزر.^۳

وضع نزولات جوئی در سواحل دریای خزر متفاوت است و میزان بارش آن از غرب به شرق و از جنوب به شمال کاهش می یابد. میزان بارش در سواحل دریای ایران در جهات مختلف به شرح زیر است: از جنوب به شمال در بخش شرقی: گرگان ۵۶۰ میلیمتر، آشوراده ۳۹۲ میلیمتر.^۴

از غرب به شرق: بندر انزلی ۱۳۷۹ میلیمتر، رامسر ۱۱۹۶ میلیمتر، نوشهر ۹۸۶ میلیمتر، بهشهر ۶۵۶ میلیمتر. از جنوب به شمال در بخش غربی بندر انزلی ۱۳۷۹ میلیمتر، آستارا ۱۳۷۲ میلیمتر. علت وجود این نوسانات در نزولات جوی بخش دریای ایران آنست که بادهای شمال و شرق که به سمت دریا می وزند هوای مرطوب را به کناره های جنوبی و غربی کشانده و در برخورد بارشته کوه های قفقاز و البرز متوقف

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۲. جغرافیای مازندران، (پاورقی ص ۲).

۳. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۴. جغرافیای مفصل ایران، ج ۱- ۲، صص ۱۳۲- ۱۳۱.

می شوند و در اثر تراکم و صعود، ایجاد بارندگی در جبهه جنوب غربی دریا را می کنند. به طور کلی کرانه های دریای خزر دارای دو نوع بارندگی است: یکی بارندگی در اثر توده هوایی که رطوبت خود را از دریاها و مدیترانه و سیاه دریافت می کنند که در پاییز و زمستان و اوایل بهار در سواحل دریای خزر می بارد. دیگری بارندگی که ناشی از توده هوایی که بعد از توده های هوای مرطوب اروپا به وجود می آید و سبب بارانهای بهاره و تابستانی می شود.

دریای خزر دارای دو نوع جریان آبی است، یکی منظم که همان جریان اصلی ویا عمومی می باشد که ثابت است و از سیستم جریان های معینی پیروی می نماید، دیگری نامنظم که معمولاً این جریان ها از سرعت و جهت ثابتی برخوردار نیست.^۱ جریان اصلی در طول کرانه شرقی از جنوب به شمال حرکت می کند و در حوضه میانی به طرف باختر تغییر جهت می دهد و پس از رسیدن به کرانه غربی در طول سواحل به سوی جنوب سرازیر می شود و از کرانه جنوبی به طرف شرق حرکت می کند، با این ترتیب به گردش دورانی خود ادامه می دهد. جریان های نامنظم که بیشتر بر اثر اختلاف شوری آب دو منطقه یا اختلاف سطح آب و جهت حرکت بادهای و غیره به وجود می آیند دارای وضع ثابت و مشخصی نیستند.^۲

رودخانه های حوضه آبروی دریای خزر:

۹۵ درصد آب رودخانه هایی که به دریای خزر می ریزند از طریق رودخانه های کشورهای مجاور این دریا و ۵ درصد از قسمت حوزه جنوبی یعنی ایران وارد دریای خزر می شود.^۳ نسبت در صد آبهایی که از رودخانه های سواحل شمالی و غربی وارد دریای خزر می شود بدین قرار است: رودخانه های سواحل شمالی این دریا یعنی ولگا، ارال و غیره هشتاد و هفت درصد، رودخانه های سواحل غربی هفت درصد و رودخانه ولگا به تنهایی ۸۰ درصد آب دریای خزر را تأمین می کند. رودخانه ولگا از سیصد شاخه بزرگ و کوچک تغذیه می شود و روی آن سیصد سد مخزنی کوچک و بزرگ احداث شده است، این رودخانه که عظیم ترین رودخانه اروپا است از کوههای والدایی با ارتفاع

۱. جغرافیای مفصل ایران، ج ۱-۲، صص ۱۳۲-۱۳۱.

۲. همان منبع، ج ۱-۲، صص ۱۳۲.

۳. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، صص ۱۷.

متوسط ۲۲۸ متر سرچشمه می گیرد و با ایجاد دلتایی به پهنای ۵۲ کیلومتر و مساحت ۶۵۶۵ کیلومتر مربع در کنار بندر آسترخان به دریای خزر می ریزد. طول این رودخانه ۳۵۸۷ کیلومتر است که ۳۵۵۰ کیلومتر آن قابل کشتیرانی می باشد و باحفر کانالی در سال ۱۹۵۲ میلادی به طول ۱۰۱ کیلومتر این رودخانه بارودخانه دن مرتبط شده و سرانجام باعث ارتباط دریای خزر با دریای سیاه گردیده است^۱ و ایران نیز توانست از این راه آبی با کشورهای اروپایی و شمال آفریقا ارتباط پیدا کند.

وسعت حوزه آبریز ولگا به ۱/۵ میلیون کیلومتر مربع می رسد و حجم کل مقدار آبی که این رودخانه سالانه به دریای خزر می ریزد به میزان نیمی از آب های وارده به دریا نقش منحصر به فردی ایفا می کند.^۲ منبع اصلی تغذیه این رودخانه را ذوب برفها تشکیل می دهد و ولگا که در زبان روسی به معنای مادر است،^۳ به حق مادر دریای خزر نام گرفته است.^۴ رودخانه های دیگری چون کورا با سطح آبیاری یک میلیون و ۷۰۰ هزار هکتار، رودخانه ارال و غیره نیز که از اهمیت ویژه ای برخوردارند به دریای خزر می ریزند.^۵

مهمترین رودهایی که به دریای خزر می ریزند عبارتند از: رود ارس، سفید رود، رود اترک و رودخانه های دیگری چون چالوس، تجن، بابلرود، گرگان رود و شمار بسیاری از رودخانه ها که از نظر میزان آب در سطح کمتری می باشند و ذکر اسامی همه آنها در این مقال نمی گنجد.

سپید رود تنها رودخانه ایران است که دارای دلتا می باشد و رودهای دیگر ایران هیچ کدامشان قادر به دلتا سازی نیستند.

مرداب انزلی در جنوب غربی و خلیج گرگان در جنوب شرقی، دو بریدگی مهم دریای خزر می باشند. خلیج گرگان توسط شبه جزیره میانکاله و مرداب انزلی به وسیله شبه جزیره غازیان از دریای خزر جدا می شوند. مساحت خلیج گرگان چهارصد کیلومتر

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۲. همان منبع.

۳. چالوس، ص ۲۸.

۴. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۵. همان منبع.

مربع و مساحت مرداب انزلی دویست کیلومتر مربع است.^۱ در دریای خزر یک جریان چرخشی بر خلاف عقربه‌های ساعت وجود دارد. این جریان به دلایل فراوانی صورت می‌گیرد که گویا مهمترین آنها تبخیر شدید آب در نواحی شرقی و وزش بادهای شمال غربی به جنوب شرقی می‌باشد. جریان یاد شده با تأثیرات طوفانها در مصب بیشتر رودخانه‌ها سبب شده است که تقریباً همه رودهای سواحل جنوبی دریای خزر انحراف به راست داشته باشند.^۲ میزان شوری آب و املاح دریای خزر

میزان شوری آب دریای خزر در مقایسه با اقیانوس‌ها نسبتاً کمتر است. چه مقدار نمک در اقیانوس‌ها به طور متوسط ۳۵ در هزار و مقدار نمک در دریای خزر ۱۲/۸۵ در هزار می‌باشد. شوری آب این دریا در قسمت‌های مختلف متفاوت است^۳ حتی در قسمتی که ولگا به دریا می‌ریزد شیرین بوده و در سایر قسمت‌ها شور و تلخ است و علتش را کارشناسان وجود چشمه‌های نفت می‌دانند که در بعضی نقاط دریا وجود دارد.^۴

دگرگونی‌های سطح آب دریای خزر

اطلاعات موجود حاکی از آن است که: دریای خزر پیوسته دچار دگرگونی بوده و تغییراتی در شکل و اندازه آن پیدا شده است. این دریا در اعصار مختلف به سوی شمال گسترش یافت تا آن که به آبهای یخ بسته اقیانوس منجمد شمالی رسید و آنگاه به طرف جنوب و اقیانوس هند و دورتر به سوی مشرق تغییر جهت داد و آب‌های خود را با آبهای دریای «أرال» مخلوط کرد و از آنجا با خود آب و هوای مطبوع تری در مقابل آب و هوای خشک صحرا همراه آورد.

بر اساس نقشه‌ای که بطلمیوس از دریای خزر ترسیم کرد آن را بیضی شکل نشان می‌دهد اما در نقشه‌ای که «آدام اوله آریوس» در سال ۱۶۶۵ میلادی از این دریا ترسیم نمود شکل صحیحی از آن به دست نمی‌آید و از این اختلافات چنین بر می‌آید که در شکل

۱. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص ۱۱۲۵.

۲. چالوس، ص ۲۹-۲۸.

۳. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۴. گیلان در گذرگاه زمان، ص ۳۱.

دریای خزر پیوسته تغییراتی به وجود می‌آید.

از جمله این دگرگونی‌ها تغییر شکل جزیره «چلکن» است که در سال ۱۹۳۲ میلادی در نتیجه پایین رفتن سطح آب‌های دریای خزر مبدل به شبه جزیره‌ای شد. فرو رفتن خلیج حسینقلی به زیر آب نمونه دیگری از این دگرگونی‌ها است. نشانه بارز دیگری از آن تغییرات ته مانده‌های موضعی به نام «چیستی بان» می‌باشد که هنوز به بلندی دو متر از سطح آب دیده می‌شود و در جزیره‌ای که به این طریق پدیدار شد سبزه‌ها و گیاهان انبوه و درهمی سبز شد و به منطقه‌ای مسکونی تبدیل گردید. جالبتر از همه آن که از اعماق آب‌های خلیج باکو قلعه «سالخیم» که مدت حدوداً هفتصد سال در قعر آب‌ها فرو رفته بود ناگهان سر از آب بیرون آورد.

می‌گویند این بنا را اعراب در نزدیکی باکو در قرن هشتم هـ. ق با سنگ‌های آهکی ساخته‌اند. از این دژ سابقاً راهی به برج معروفی که هنوز در باکو به اسم «برج دختر» شهرت دارد وجود داشته است، قسمت مهمی از دیواره‌های این دژ را امواج خروشان دریا پر آب کرده است. «مارینو سانوتو» جغرافی دان معروف که در قرن چهاردهم میلادی می‌زیست شرح فرو رفتن این قلعه در آب را در کتابهای خود آورده است.

کان‌های سنگ بسیاری که در سال ۱۹۴۶ م که از سوی دانشمندان شوروی سابق کشف شده و بعضی از آن‌ها هنوز در زیر سطح آب می‌باشند و نیز گورهایی که به وسیله فرهنگستان علوم جمهوری آذربایجان پیدا شده و به عمق یک متر تا یک متر و نیم در زیر آب هستند همه اینها نمایانگر آن است که سطح آب دریای خزر در قرون و اعصار گذشته نسبت به امروز خیلی پایین‌تر از سطح کنونی بوده است.^۱

علل دگرگونی‌های سطح آب دریای خزر

یکی از مسایل مهمی که سبب نگرانی ساحل‌نشینان این دریا در چند سال اخیر شده است، دگرگونی‌های سطح آب دریای خزر می‌باشد که بر اساس آن سطح آب دریای خزر افزایش یافت.

محققان بر این عقیده‌اند که تغییر سطح آب دریا بیش از همه معلول تغییر مقدار آب رودخانه‌هایی است که به دریا می‌ریزد و میزان آبدهی این رودخانه‌ها بر اثر بارندگی و وضع جوی تغییر می‌یابد.

بروکز پژوهشگر آلمانی عقیده دارد که افزایش و کاهش آب دریای خزر به طور متناوب در ۳۰ تا ۳۵ سال همزمان با تفاوت گرما و خشکسالی از پی سرما و بارندگی پی در پی تکرار می شود.^۱

پروفسور حسین زاده عضو آکادمی نفت جمهوری آذربایجان که تحقیقاتی درباره نوسانات به وجود آمده در آب دریای خزر در طول ۱۵۵ سال، انجام داد به این نتیجه رسیده است که سطح آب دریای خزر تا سال ۲۰۱۷ میلادی همچنان رو به افزایش خواهد بود. در بررسی هائی که این دانشمند انجام داد به این نتیجه رسیده است که سطح آب دریای خزر به طور تقریباً منظم در یک دوره چهل ساله کاهش و در یک دوره چهل سال بعدی افزایش می یابد، به طوری که سطح آب این دریا از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۷ میلادی سیر نزولی داشته است و از سال ۱۹۷۸ میلادی تاکنون سطح آب این دریا به تدریج در حال افزایش می باشد. وی معتقد است که میزان ریزش آب رودها به دریای خزر تأثیر مهمی در نوسانات سطح آب ندارد و عامل اصلی آن، حرکات زمین ساختی جدید و نیز آتشفشانی کلی است که با پدیدایش جزایر روی آبی و زیر آبی همراه می باشد.^۲

گرچه این دانشمند آذری میزان ریزش آب رودها به دریای خزر را چندان مؤثر ندانسته اما نتایج به دست آمده از مجموع تحقیقات دانشمندان این است که افزایش بارش در حوزه دریای خزر، میزان آبدهی زیاد رودخانه ولگا، کاهش تبخیر در خلیج قره بُوغاز از طریق بستن سد بر دهانه آن و کنترل آب های مصرفی پشت سدها از عوامل مهم بالا آمدن سطح آب دریا می باشند اما وجود چشمه های زیر دریایی را که میزان آبدهی سالانه آنها در حدود شش کیلومتر می باشد نمی توان نادیده انگاشت.^۳

تغییر میزان آب دریای خزر در دوران حکومت آغا محمد خان قاجار نیز مشکلاتی برای ماهی گیران به بار آورده بود. عده ای از ماهی گیران مشهدسر (بابلسر) به بار فروش (بابل) نزد آغا محمد خان شکایت کردند که بر اثر کاهش آب دریای خزر نمی توانند مانند گذشته صید ماهی کنند و از وی خواستند که از پرداخت عوارض صید ماهی معاف

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۲. همان منبع، شماره ۱۴۵۶۳، ص ۱۷.

۳. همان منبع، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

گردند. مشهد سر در آن ایام یک بندر بزرگ بازرگانی و هم مرکز صید ماهی، از جمله ماهی آزاد بود و در آن دوره در هیچ یک از سواحل دریای مازندران به اندازه مشهد سر ماهی آزاد صید نمی کردند. وقتی که به آغا محمد خان اطلاع دادند که آب دریای مازندران عقب رفته است نپذیرفت و گفت: چگونه می توان پذیرفت که آب دریا عقب برود، تا اینکه خود به مشهد سر رفت و به چشم خویش دید که آب دریا عقب رفته است، در نتیجه، از مشاهده آن منظره شگفت زده شد و آنگاه خطاب به نزدیکان و اطرافیان خود گفت: این طور که آب دریای خزر عقب می رود عنقریب آب دریا خشک خواهد شد. وی هنگامی که قصد مراجعت به بار فروش داشت عوارض ماهیگیری را لغو نمود تا ماهی گیران در زحمت نباشند.

کاهش آب دریا تا آخر سلطنت آغا محمد خان ادامه یافت و قسمت هایی که زیر آب بود بیرون آمد و به تدریج مبدل به باتلاق شد و در بعضی، نیزار ایجاد گردید. آغا محمد خان به برادر زاده اش خان بابا خان که بعداً به فتحعلیشاه شهرت یافت و پادشاه ایران شد، گفت: زمانی تو به سلطنت می رسی که دیگر دریای مازندران وجود نخواهد داشت. پس روی آب دریا همچنان ادامه یافت اما چند سال پیش از پایان سلطنت فتحعلیشاه دوره عقب نشینی آب دریا پایان یافت و آب آن شروع به بالا آمدن کرد و چهل سال ادامه یافت و دوباره پس روی آغاز شد.^۱

کارشناسان روسی از زمان کاترین دوم امپراتور روسیه شروع به مطالعه کرده و سطح آب دریای خزر را مورد مراقبت قرار دادند. آنان تصور می کردند که علت تنزل آب این دریا آنست که دیگر رودخانه جیحون وارد آن نمی شود بلکه به سوی دریاچه ارال در جریان است اما بعد از این که در قرن گذشته دیدند که آب دریای خزر بالا آمد دریافتند که پائین رفتن آب آن علت دیگری دارد، زیرا اگر آب دریای مازندران بر اثر تغییر خط سیر رودخانه جیحون کم می شد باید امروز آنقدر کم شده باشد که جز در قسمت مرکزی آن نتوان بحریمایی کرد، در صورتی که هنوز بسیاری از بنادر در اطراف خزر وجود دارد که مورد استفاده دریا نوردی قرار می گیرد^۲ و در شمال ایران بنداری چون انزلی، نوشهر نه تنها از حیث ارتفاع نیفتادند بلکه بیش از پیش بر میزان فعالیت آنها افزوده گشت.

۱. خواجه تاجدار، ج ۱، ص ۴۰۲.

۲. همان منبع، ص ۴۰۳.

خلیج قره بغاز

این خلیج که بخشی از محدوده دریای خزر به شمار می آید و برای ایرانیان تا سالهای اخیر نامی ناآشنا بود، یکی از عوامل مؤثر در تغییر سطح آب دریا می باشد و کشور قزاقستان در همسایگی شمالی و ترکمنستان در جنوب آن قرار دارند.^۱

قره بغاز (تنگه سیاه) را صحرای قره قوم (شن سیاه) احاطه کرده است. این صحرا ۳۵۰ هزار کیلومتر مساحت دارد و کویری شزار، خشک و سوزان است و شدت تبخیر آب این خلیج ناشی از آن می باشد. این تبخیر زیاد سبب شوری و غلظت آب در حد بسیار بالا است و در صد و پنجاه سال اخیر به طور میانگین نزدیک به ده کیلومتر مکعب آب در این خلیج تبخیر شده است و املاحی که پس از تبخیر باقی می ماند در حدود دوپست در هزار می باشد.

آب دریای خزر از یک معبر تنگ و باریک به عرض ۱۵۸ متر وارد خلیج قره بغاز می شود. دولت شوروی سابق در ماه مارس ۱۹۸۰ میلادی بر دهانه این خلیج سد محکمی بست، پیش از آن که این سد ساخته شود سالانه معادل ۲۶ کیلومتر مکعب آب از طریق دریای خزر به خلیج جریان داشت، اما بعد از بستن سد، از ورود آب به میزان گذشته جلوگیری به عمل آمد و در نتیجه از تبخیر آب دریا به میزان قابل توجهی کاسته شد و در ضمن، جهت بهره برداری و تغذیه کارخانجات شیمیایی که از نمک حاصله از خلیج استفاده می کردند ورود چهار تا پنج کیلومتر مکعب آب دریا به خلیج را کافی می دانستند.^۲

آمار ۶۵ ساله اخیر ایستگاه انزلی نشانگر آن است که نوسانات ماهانه آب دریا کاملاً منظم می باشد و در ماه اسفند سطح آب شروع به بالا آمدن می کند و در مرداد به حد اکثر ارتفاع می رسد. آنگاه از این ماه پایین آمدن آب آغاز می شود و تا اسفند به حد اقل ارتفاع می رسد و تفاوت حاصله ۲۶/۲ سانتیمتر است اما دگرگونی های سالانه و بلند مدت سطح آب به دامنه ای بیش از سه متر می باشد و از آن هم بالاتر خواهد رفت، با این وصف تبخیر آب در بخش شمال شرقی بالاترین میزان را دارد و در بخش ایران کمترین مقدار تبخیر مربوط به نواحی واقع در بندر انزلی و لاهیجان است. البته افزایش روند

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۱، ص ۱۷.

۲. همان منبع، شماره ۱۴۸۸۵، ص ۱۷.

بارندگی را نباید نادیده گرفت و آمارها نشان می‌دهد که این روند رو به ازدیاد است.^۱

نشانه‌هایی از پس روی آب دریا

در کرانه‌های جنوبی دریای خزر یعنی سواحل شمال ایران سالهای قبل از ۱۳۵۵ش پس‌روی‌هایی رخ داد، این پس روی‌ها به خاطر تپه‌های شنی که در نقاط مختلف ساحلی وجود داشت چشمگیر نبود و به تعبیر دوست گرانمایه‌ام آقای حسن رحیمیان: «این تپه ماهورها با زبان بی‌زبانی می‌گفتند: ما نشانه سیر طبیعی دریای مازندران هستیم...».

بعد از آن که بنای کازینو رامسر (۱۳۱۲ش) در ساحل دریا آغاز گردید کارشناسان متوجه شدند که آب دریای خزر به علت داشتن سنگ‌های ریز و درشت، شن‌ها را برای کسانی که از نقاط دور و نزدیک بدانجا می‌آیند غیر قابل استفاده نموده است، وجود این سنگها به خاطر طغیان رودخانه ناشی از باران‌های شدید پائیزی است که سنگ‌های بزرگ و کوچک را به دریا ریخته و امواج خروشان، آن سنگ‌ها را به دریای کازینو که فاصله‌ای چشمگیر با رودخانه دارد، می‌آورد، از این رو به فکر چاره‌جویی افتاده و در فاصله پانصد متری غرب کازینو دو ردیف نزدیک به هم تنه درخت را در امتداد ساحل تا بیست الی سی متری داخل دریا فرو بردند، بدان امید که مانع حرکت سنگ‌ها به سمت دریای کازینو گردد اما همین چوب‌های ستبر و قطور که از ساحل به داخل دریا فرو نشانده شده بودند در سال ۱۳۳۳ش آخرین پایه‌های داخل آب حدوداً ده متر با آب دریا فاصله داشت و تمامی تنه‌های درختان به حالت آب‌نوسی درآمده و از دریا بیرون مانده بودند.

مدیر وقت هتل رامسر در سال ۱۳۳۲ش در پلاژ ویژه مسافران که در قسمت شمالی فرودگاه رامسر قرار داشت یک پل چوبی احداث کرد که بین پانزده تا بیست متر در داخل دریا قرار گرفته بود، یک سال بعد مدیر باغ‌های رامسر هم اقدام مشابهی کرد و بین پلاژ کازینو و داخل دریا به احداث پل چوبین پرداخت اما در حدود سال‌های ۱۳۴۵ش انتهای هر دو پل در فصل تابستان دو متر بیرون مانده بود.^۲

با این وصف، به دلایلی پس‌روی آب دریا در سواحل جنوبی دریای خزر کاملاً نمایان نبود، چه در آن ایام، اراضی ساحلی دست نخورده باقی مانده و کسی رغبت

۱ روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۵، ص ۱۷.

۲ تحقیقات آقای حسن رحیمیان مدیرکل اسبق فرهنگ و هنر.

نداشت در آن اراضی خانه یا ویلا بسازد. وجود تپه های شنی، درختان لیلکی، توسکا و بوته های خاردار که در گویش محلی آن را کرکت می نامند مهمترین مانع پیشروی دریا به شمار می آمد. بعد از کودتای ننگین بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ ش، زمین خواران تازه به دوران رسیده همچون گرگ گرسنه به ساحل دریا هجوم برده و با پول های باد آورده ای که به چنگ آورده بودند به خرید اراضی ساحلی پرداختند.

تب ویلا نشینی چنان بالا گرفت که به قول آقای رحیمیان بولدوزرها به فرمان آدمیان مرز طبیعی دریا را ویران نمودند. به دنبال هجوم سیل آسای آنان، سراسر اراضی ساحلی عرصه تاخت و تاز ویلا سازان و ویلا نشینان گردید. زیان های پس روی در نوار شمالی دریای خزر

در نوار شمالی دریای خزر یعنی در قسمت سواحل کشورهای تازه استقلال یافته به دلیل عمق کم دریا پس روی کاملاً نمایان بوده و زیان های شدیدی به بار آورد که موارد زیر از آن جمله است.

۱- با کاهش سطح آب دریا بسیاری از بنادر، متروکه شد و چندین خلیج از بین رفت.

۲- بر وسعت خشکی ها افزوده شد و بر آب و هوای نواحی ساحلی تأثیر به سزایی گذاشت.

۳- با کاهش سطح آب دریا، کشتیرانی با مشکلات زیادی روبرو شد و لنگرگاه هایی غیر قابل استفاده گردید. محققان و دانشمندان دست به کار شدند تا راه حلی برای جلوگیری از وارد شدن خسارات و زیانهای مالی بیشتر پیدا کنند. زیان مهمتر این که کاهش شدید آب دریا سبب می شد که بر هوای مناطق اطراف دریای خزر تأثیر گذارده و به صورت هوایی خشک و سوزان در آید. نتایج بررسی محققان این شد که بر میزان آبدهی رود ولگا افزوده شود و به دنبال آن دولت شوروی سابق آن را به اجرا در آورد که بر آن اساس، آب برخی حوضه های شمالی از جمله «پچورا» (پچگدار) به سمت ولگا هدایت شد. این طرح تا اواخر سال ۱۹۷۷ م به اتمام رسید و در سال معادل ۳۷ کیلومتر مکعب آب وارد دریای خزر گردید که در بالا آمدن سطح آب نقش عمده ای را ایفا نمود. کم کردن میزان آب ورودی از دریای خزر به خلیج قره بغاز از ۲۶ کیلومتر مکعب به ۴ تا ۵ کیلومتر مکعب و ذوب شدن کلاه های یخی و برف های بخش علیای

حوضه در خاگ شوروی سابق و ورود آن به دریای خزر از عوامل مهم افزایش سطح آب دریا به شمار می آید.^۱

طبق آخرین خبری که در روزنامه کیهان به نقل از مهندس حق شناس مسؤول عملیات دریایی بندر نوشهر درج گردید طی شانزده سال، آب دریای خزر دو متر بالا آمد و در آخرین طوفان (آبان ۱۳۷۲ ش) باسی سانتی متر افزایش در نوسان بوده است. بنابراین همین گزارش آب دریای خزر از سال ۱۳۰۶ ش تا سال ۱۳۵۶ ش به ارتفاع چهار متر پس روی داشته و از سال ۱۳۵۶ ش تاکنون دو متر افزایش یافته است. و این افزایش تا سال ۲۰۱۰ میلادی به دلیل گرم شدن عمومی هوا، افزایش باران ها و سیلابها بین نود سانتیمتر تا ۱/۹ متر ادامه خواهد یافت.^۲

منابع اقتصادی دریای خزر

صید ماهی و کشتیرانی را می توان از مهمترین منابع اقتصادی دریای خزر به شمار آورد. وجود انواع ماهی ها به ویژه ماهی های خاویاری نظیر اوزُن بُرُون (دراز بینی)، فیل ماهی، تاس ماهی و ... این دریا را در ردیف یکی از منابع مهم اقتصادی قرار داده است. ایران سالانه ده هزار تن و کشورهای حاشیه پانصد هزار تن از این دریا صید می کنند و این باعث می گردد که هزاران صیاد و کارگر به صید ماهی در دریا پرداخته و یا در کارخانه های تبدیلی سرگرم کار شوند.^۳ کشتیرانی نیز از دیر باز در این دریای بسته (با دریا های آزاد جهان ارتباط ندارد) از اهمیت ویژه ای برخوردار است و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تأسیس دولت های مستقل و ایجاد روابط اقتصادی میان کشورهای حاشیه نقش حیاتی پیدا کرده و تأسیس و توسعه بیش از پیش بنادر، رو به افزونی نهاده است. دولت جمهوری اسلامی ایران در سال های اخیر علاوه بر توسعه بنادر موجود، در سواحل ایرانی دریای خزر مبادرت به تأسیس چندین بندر از جمله بندر فریدون کنار و بندر امیرآباد نموده است.

۱. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۵، ص ۱۷.

۲. مجله بندر و دریا، شماره ۴۷ و ۴۸، ص ۳۱.

۳. روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۸۵، ص ۱۷.

سرگذشت صید ماهی در دریای خزر

عمق دریای خزر در بخش شمالی آن حدوداً ۲۵ متر است که در زمستانها به علت سرمای شدید منجمد می‌گردد اما در بخش جنوبی، عمق آن را تا ۹۸۰ متر تخمین زده‌اند. این دریا دارای ۱۴۸ نوع ماهی است که ۷۸ نوع آن در کرانه‌های شمالی دریای خزر (سواحل شوروی سابق) دیده می‌شوند. مجموع این ماهی‌ها از پانزده خانواده منشعب می‌گردند.^۱

در روزگاران گذشته ساحل نشینان جنوبی دریای خزر برای صید ماهی جلوی رودخانه را با برگها و شاخه‌های درختان بند می‌آوردند و به صید ماهی می‌پرداختند. چنین عملی را شیل می‌گفتند، چه شیل، در لغت به معنای بستن آب رودخانه به منظور صید ماهی است و با توجه به این معنا صیدگاه‌های قسمت ایرانی دریای خزر را شیلات (جمع شیل) که به غلط جمع عربی بستند نام نهادند.^۲

در زمان صدارت میرزا آقاسی صدراعظم محمدشاه قاجار روسها تقاضای دریافت امتیاز بهره‌برداری از قسمت ایرانی دریای خزر را نمودند و با آنکه آگاهان میهن دوست عواقب سوء انعقاد چنین قراردادی را که منجر به خدشه‌دار شدن استقلال سیاسی و اقتصادی ایران می‌شد به مقامات ذریبط گوشزد نموده و به آنان هشدار می‌دادند مؤثر واقع نشد، چه میزان جهالت و بی‌کفایتی در حدی بود که به این نصایح و هشدارها توجه نمی‌شد. این صدراعظم بی‌تدبیر و ناآگاه در قبال پیشنهاد واگذاری امتیاز بهره‌برداری از دریای خزر گفت: «ما کام شیرین دوست را با مستی آب شور تلخ نمی‌کنیم».^۳

میرزا آقاسی مردی نیک نفس ولی بی‌کفایت بود و از اداره امور کشور اطلاعی نداشت و اغلب وقت خود و بودجه کشور را صرف حفر قنوت و ریختن توپهای بی‌مصرف می‌کرد. وی که قبلاً معلم محمدشاه قاجار بود به دنبال قتل ناجوانمردانه مرد شمشیر و قلم و کم‌نظیرترین صدراعظم با کفایت و ادیب و دانشور ایران^۴ که در سال ۱۲۵۱ هـ.ق به امر محمدشاه قاجار صورت گرفته بود، صدراعظم ایران شد و بر اثر

۱- نشانی‌هایی از گذشته دور گیلان و مازندران، ص ۱۳.

۲- گیلان در گذرگاه زمان، ص ۲۳۶.

۳- همان منبع.

۴- قائم مقام فراهانی.

بی کفایتی او شیرازه مملکت از هم گسیخته گردید و نفوذ همسایگان به ویژه دولت روسیه تزاری در ایران روی به افزونی نهاده بود و با آن که طبق عهدنامه ترکمن چای بهره برداری از دریای خزر حق دولت ایران شناخته شده بود دولت روسیه تزاری خواستار واگذاری بخشی از سواحل دریای خزر و بهره برداری از آن گردید و سرانجام میرزا آغاسی بدون توجه به مسأله شیلات و صید ماهی و عواید سرشاری که از این بابت نصیب دولت ایران می شد به درخواست روس ها پاسخ مثبت داد و یکی از مهمترین منابع ثروت ملی را طی نوشته ای در اختیار آنان قرار داد. روس ها هم شیلات ایران را به یکی از اتباع خود به نام عبدل به اجاره واگذار کردند.^۲

امیر کبیر و دریای خزر

بعد از آن که امیر کبیر به صدارت رسید قرارداد با روس ها را لغو نمود و میرزا ابراهیم خان دریابگی یکی از اتباع دولت ایران پیشنهاد کرد که شیلات ایران را در سال نود هزار تومان اجاره خواهد کرد اما روس ها پس از تصرف شیلات آنجا را به حاجی میرزا ابو طالب دریا بیگی که در تبعیت آن دولت بود قبلاً به جاره واگذار کرده بودند. امیر کبیر تجاهل کرده و با تظاهر به اینکه از نوشته حاجی میرزا آقاسی و واگذاری شیلات به روسها بی اطلاع است بهره برداری شیلات را به میرزا ابراهیم خان دریابگی به اجاره داد.^۳ و به نایب اول وزارت خارجه نیز دستور داد تا با سفارت روسیه مکاتبه کند و از اجاره شیلات و تصرف آن، دولت روسیه را آگاه سازد. ضمناً به مأموران دولتی هم محرمانه دستور داد که مشکلاتی در کار حاجی میرزا ابو طالب دریا بیگی تبعه دولت روسیه و مستأجر شیلات فراهم نموده و از عملیات او جلوگیری کنند.

سرانجام پس از کشمکش ها و تبادل چندین نامه میان طرفین دولت روس ناگزیر شد دست از ادعا و تصرف دریای خزر برداشته و دیگر در امر شیلات مداخله ننماید.^۴ پس از قتل ناجوانمردانه امیر کبیر به دست دژخیمان ناصرالدین شاه روسها که پیوسته چشم طمع را به این منبع عظیم ثروت خدادادی دوخته بودند به وسیله عمال خود

۱. میرزاتقی خان امیر کبیر، صص ۱۴۱ - ۱۴۲.

۲. جغرافیای مفصل ایران، ج ۳، ص ۳۷۴.

۳. میرزاتقی خان امیر کبیر، صص ۱۴۱ - ۱۴۲.

۴. همان منبع، صص ۱۴۳ - ۱۴۴.

برای تجدید انعقاد قرارداد تلاش به عمل آوردند و در سنه ۱۲۹۶ هـ. ق در عهد صدارت مشیرالدوله موفق به کسب امتیاز بهره برداری از دریای خزر شدند که به موجب آن صید ماهی از دریای خزر و رودخانه های بین آستارا و آترک برای مدت ۲۷ سال به استپان ماتیویچ لیازنوف تبعه روسیه واگذار شد و به موجب یکی از مواد این قرار داد صید ماهی های حرام گوشت و حلال گوشت با پرداخت مال الاجاره سالانه پنجاه هزار تومان به دولت ایران در انحصار لیازنوف قرار گرفت.

ضمناً در این قرارداد پیش بینی شده بود چنانچه دولت ایران شخصاً صید ماهی حلال گوشت را بر عهده بگیرد مبلغ دوازده هزار تومان از مال الاجاره سالانه کسر شود. اجاره داران روسی بر اساس قرارداد منعقد شده فوق، از پرداخت حقوقی گمرکی معاف شدند. بهره برداری از دریای خزر تا سال ۱۳۱۴ هـ. ق به مدت ۲۰ سال به وسیله لیانوزوف ادامه یافت ولی نامبرده در این سال درگذشت و اجاره لیازنوف به ورآث او انتقال یافت. در سال ۱۹۱۷ م مطابق با ۱۲۹۷ ش به دنبال انقلاب اکتبر و برقراری رژیم مارکسیستی، ورآث لیازنوف وقوع انقلاب را بهانه قرار داده و گفتند: بر اثر وقوع انقلاب، تجارت ماهی و صدور آن به خارج از رونق افتاده و قادر به پرداخت مال الاجاره نیستیم.

دولت ایران که از دریافت مال الاجاره ناامید شده بود اجاره را فسخ و برای اخذ مطالبات خود و اتباع ایرانی، بعضی از مؤسسات لیازنوف در سواحل دریای خزر را توقیف کرد. در تمام دوران فعالیت خانواده لیازنوف در امر بهره برداری شیلات شمال کلیه وسایل مورد نیاز جهت تأسیسات شیلات از روسیه وارد می شد و ماهی های صید شده و محصولات آن هم منحصرأ به روسیه صادر می گردید.^۱

در سال ۱۲۹۸ ش پس از یک سال وقفه در امر صید ماهی، شیلات شمال ایران به یکنفر تبعه روس به نام گریگور پتروویچ اجاره داده شد ولی بر اثر ناتوانی وی از انجام مفاد قرارداد، اجاره او در سال ۱۳۰۰ شمسی لغو شد. از آن تاریخ تا مدت شش سال در شیلات شمال عملاً کاری از پیش برده نمی شد و در حقیقت تعطیل بود ولی در ۱۳۰۶ ش شرکت مختلط ایران و شوروی تأسیس شد و صید ماهی و تهیه فرآورده آن در سواحل دریای خزر و چندین رودخانه مهم از قبیل سفید رود، رودخانه بابل، رودخانه سیاه آب

نزدیک بندر ترکمن ورودخانه گرگان به مدت ۲۵ سال از سوی دولت ایران به شرکت مختلط تجارتي و صنعتی ایران و شوروی واگذار شد.

در تمام دوره فعالیت این شرکت، کلیه وسایل و تجهیزات لازم جهت صنعت ماهی شمال از شوروی سابق وارد ایران می شد و بیشتر محصولات به دست آمده بدانجا صادر و فقط اندکی برای مصارف داخلی در نظر گرفته شد.

به دنبال پایان یافتن مدت قرارداد، در یازدهم بهمن ۱۳۳۱ش شرکت جدیدی به نام شرکت سهامی شیلات ایران تأسیس و تا کنون عهده دار انجام امور شیلات می باشد. مرکز شیلات شمال بندر انزلی است و دامنه فعالیت های آن در کرانه های جنوب دریای خزر در امتداد ۹۹۲ کیلومتر و عرض پنج کیلومتر (از آستارا تا خلیج گرگان) گسترده شده است. شیلات دارای چهار ناحیه است و عبارتند از:

ناحیه اول: مرکز آن بندر انزلی.

ناحیه دوم: مرکز آن حسن کیاده (کیاشهر امروزی)، این ناحیه بزرگترین مرکز بهره برداری ماهی های شمال ایران است که انواع ماهی های غضروفی و فلس دار به ویژه اُزون برون در آن صید می شود.

ناحیه سوم: مرکز آن بابلسر.

ناحیه چهارم: مرکز آن سیاه آب (واقع در نزدیکی بندر ترکمن) در جزیره آشور

کوچک.^۱

خاویار دریای خزر

نظر به این که از نظر شرع مقدس اسلام ماهی های بدون فلس حرام است، طبعاً ماهی های غضروفی مانند فیل ماهی، تاس ماهی، دراکول یا اُزون برون که استروژن نیز نام دارد به خاطر نداشتن فلس حرام بوده و صید آن منحصرأ برای صدور به خارج انجام می پذیرد. خاویار از ماهی اُزون برون یا استروژن که در پنج نوع مختلفند به دست می آید و نمود در صد آن به تنهایی از دریای خزر صید می شود و مرغوبیت آن در دنیا بی نظیر است و اکنون ایران بخش اعظم خاویار جهان را دارا می باشد. کلمه خاویار مأخوذ از زبان ترکی و به معنای تخم ماهی نمک زده است. شناسائی خاویار را به قرون وسطی نسبت می دهند.^۲

۱. جغرافیای مفصل ایران، ج ۳، صص ۳۷۵-۳۷۶.

۲. همان منبع.

سلسله جبال البرز

البرز یاسد کوههای خزران که اعراب این رشته کوهها را به نام یکی از قله های آن در قفقاز به نام البروز = البروج نام نهادند گویی حصار طبیعی است که تاحدی مردم این سرزمین را از طرف جنوب ایمن داشته است.^۱

جغرافی دانان قدیم کوههای جنوبی گیلان و مازندران را به نام جبال خزر نامیده اند. استرابون که در قرن اول پیش از میلاد می زیست این کوه هارا به هلالی تشبیه کرده که در جنوب گیلان و مازندران واقع است.^۲

کوههای البرز سراسر کرانه جنوبی دریای خزر را فرا گرفته تا آنجا که غرب آن با جدا شدن از کوههای ارمنستان شروع و به سوی شرق امتداد می یابد^۳ و پس از اندکی انحراف بین استراباد و بسطام، به سوی خراسان و از آنجا به مرغاب و کندوز می رود و سرانجام به سلسله جبال هندوکش امتداد می یابد.^۴

در داخل ایران این کوهها در شمال به جلگه گیلان، مازندران و گرگان مشرف است و دامنه جنوبی آن به دشت قزوین و چاله های داخلی کویر و بیابان دامغان منتهی می شود.^۵

جبال البرز چون عقابی پر گشوده است که یک بال آن تا کوههای قفقاز می رسد و در هیچ نقطه به طور توازی با ساحل پیش نیامده^۶ و در سه نقطه به دریا نزدیک می شود که نزدیک ترین نقطه آن به دریا کوه ایلمیلی رامسر است و در اینجا کوه دماغه پیدا کرده و از این محل می گذرد و با دریا فاصله پیدا می کند. حداکثر فاصله ایلمیلی با دریا بالغ بر پانصد متر می باشد. فاصله این کوهها با دریا در دو نقطه دیگر یکی در تالش و دیگری در منطقه میان نوشهر و نور به کمتر از سه کیلومتر می رسد.

طول محوطه ای که محدود به سلسله جبال البرز می شود در قسمت مرکزی این

۱. گیلان، صص ۳-۲.

۲. همان منبع.

۳. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۱۴۵.

۴. نشانیهای از گذشته دور گیلان و مازندران، ص ۱۴.

۵. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص ۱۱۱۸.

۶. نشانیهای از گذشته دور گیلان و مازندران، ص ۱۴.

کوهها و جنوب دریای خزر ۶۵۶ کیلومتر است که در گرگان ۷۵ کیلومتر، مازندران ۳۵۳ کیلومتر، گیلان ۲۲۲ کیلومتر و آذربایجان ۶ کیلومتر می باشد.^۱

راینو می گوید: «رشته کوه های مازندران تماماً از ارتفاعات شمالی که سلسله البرز به طرف دریای خزر امتداد دارند تشکیل می یابد. طول این کوهها با اختلاف از ۳۰ تا ۵۰ میل می باشد و فاصله جبال مزبور از دریا کم و زیاد می شود. گاهی در محلی مانند سخت سر (رامسر) تا دریا می رسد و بعضی نقاط دیگر دارای پیچ و خمهایی است که هیچکدام از بحر خزر چندان دور نیست.

رشته اصلی این کوهها بلند و برهنه است. اما تپه های کوتاه تر با اقسام درختان جنگلی پوشیده اند و نشیب این تپه ها رفته رفته تاکنار جنگلهایی می رسد که پای احدی به آنجا نرسیده و تمام این تپه ها با وضع طبیعی دشواری که دارند غیر قابل عبورند، چون جنگلهای انبوه دامنه آنها را فرا گرفته است».^۲

شودزکو که در آغاز قرن نوزدهم میلادی از سوی حکومت روسیه در ایران سمتی رسمی داشت شکل هلالی البرز را به حصارای تشبیه کرده که در جنوب گیلان و مازندران برپا شده است، این حصار ابرهای برخاسته از دریای مازندران را متوقف کرده و از پراکندن آنها به سوی فلات جلوگیری به عمل می آورد و ناگزیرشان می کند در باریکه ای که امروز گیلان و مازندران نامیده می شوند ببارند، بدین سبب این مناطق از دوران ماقبل تاریخ سرسبز و مرطوب بوده و پوشیده از جنگل های انبوه، رودهای بزرگ و کوچک، مردابها و باتلاقهای فراوان است. وی آنگاه اختلاف درجه رطوبت و دمای هوای شمال و جنوب را مورد توجه قرار داده و می گوید: «اختلاف درجه رطوبت و دمای هوا و سرسبزی دشت و کوهستان در دو طرف شمال و جنوب این رشته کوه یا حصار واقعاً حیرت آور است.

دامنه شمالی کوههای البرز پوشیده از جنگل و بیشه و دامنه جنوبی آن چنان خشک و سوزان می باشد که گویی خط الرأس قله های کوه دو دنیای متفاوت و دو طبیعت متغایر را از یکدیگر جدا می کند».

این سفرنامه نویس موقعیت جغرافیائی و آب و هوای البرز را مورد توجه قرار داده و می گوید: «رشته جبال البرز هیچ جا به طور توازی در محوطه ساحلی پیش نیامده

۱. نشانیهائی از گذشته دور گیلان و مازندران، ص ۱۴.

۲. سفرنامه مازندران و استراباد، صص ۲۷-۲۸.

است. در سخت سر به دریا نزدیک می شود. بر اثر وزش باد و تجزیه و تحلیل اشعه خورشید توده مه پایین آمده و قبل از این که بتواند مرتفع و منبسط گردد به حال غلظت یک باران ریز و نرم به نباتات عطا می کند و این باعث می شود که گیاه پژمرده و خشک انباشته شده از قرن ها مجدداً سبز شود. قوت و سرعت توسعه نباتات در این سامان بی نهایت است اما از قلیل کوه تجاوز نمی کند و هیچ چیز محزون تر از آن طرف نیست زیرا فاقد هرگونه طراوت است. این گذرگاهی که از زندگی به مرگ منتهی می شود به هیچوجه بازمین فاصله ندارد. اگر در رأس یکی از کوههای گیلان بمانید قسمتی از ریش شما که این طرف است با عطر گلها معطر می شود و حال آنکه قسمت دیگر مانند صحرای آن طرف کوه پر از گرد و غبار می گردد»^۱.

کوه قاف؟!

حمدالله مستوفی می نویسد: «کوه البرز کوه عظیم است، متصل باب الابواب است و کوه های فراوان پیوسته، چنانکه از ترکستان تا حجاز کما بیش هزار فرسنگ طول دارد و بدین سبب بعضی آن را کوه قاف می شمارند»^۲.

البرز از دیدگاه زمین شناسان

سلسله جبال البرز که به صورت دیوار مستحکم جلگه های کناره دریای خزر را از قسمت داخلی ایران جدا کرده است، نتیجه حرکات کوهزایی دوران سوم زمین شناسی (کوهزایی آلپی) می باشد و فرسایش در طول اواخر دوران سوم و دوران چهارم زمین شناسی، تغییرات زیادی در آن به وجود آورده است.^۳

سنگ های این کوهها مانند رشته کوههای دیگر ایران غالباً از سنگ آهک است. چیزی که هست سنگ گچ و طبقات نمک و ریگ های جمع شده و ورقه های خاک رسوب نیز در آن کوه ها فراوان به چشم می خورد.^۴

قله دماوند که در رشته کوههای البرز واقع است از نوع آتشفشان بوده و ارتفاع آن زیاده از نوزده هزار پا می باشد.^۵

۱. گیلان، نوشته شودزکو، صص ۴-۵.

۲. نزهة القلوب، ص ۱۹۱.

۳. جغرافیای کامل ایران، ج ۲، ص ۱۱۱۸.

۴. تاریخ ایران سرپرسی سایکس، ج ۱، صص ۱۷-۱۸.

۵. همان منبع.

www.tandis.de
تندیس

مذهب
در ایالات ساحلی جنوب دریای خزر

الْمُتَّقِينَ وَكَانَ فِي عَالَمِ آيَاتِهِ الْكَرِيمِ
 يَا مَنِ لَا تَقْضِي عَجَائِبَ عَظَمَتِهِ صَلِّ
 عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَجْمَعِ عِزَّ الْأَحْيَاءِ فِي
 عَظَمَتِكَ وَيَا مَنِ لَا تَنْهَى مِنْ مَلِكِهِ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعْتَقِ رِقَابَنَا مِنْ
 نَفْسِكَ وَيَا مَنِ لَا تَقْبَلُ خِرَابًا مِنْ رَجُلٍ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَجْمَعِ لَنَا نَصِيبًا
 فِي رَحْمَتِكَ وَيَا مَنِ تَنْقُضُ عَهْدَ
 رُؤُوسِهِ الْأَيْمَانِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
 وَآلِهِ وَأَدْرِنا إِلَى قُرْبِكَ وَيَا مَنِ تَنْصَحُ
 عِنْدَ خَطَرِهِ الْأَخْطَارَ صَلِّ عَلَى

رسول الله المصطفى
 الظاهر
 كتب صحيفه سجاده
 التي يكتبها
 اجمعه في سنة
 و
 بعد
 وانا اقل الحبيب
 من محمد هادي صاحب التتالي

نسخه خطی صحیفه سجاده به که متن آن به خط مرحوم آیت‌اله سید محمد صادق بن میر محمد هادی -
 که با دست چپ در سنه ۱۲۵۰ ه. ق. نوشت و ترجمه آن به خط برادرش مرحوم آیت‌اله
 سید مرتضی است. شرح حال آنان در این کتاب آمده است.

پیش از آنکه نور اسلام بر ایالات ساحلی جنوب دریای خزر بتابد اغلب مردم پیرو دین مزدیسنا بودند^۱ و قبل از آن خورشید و ماه مورد پرستش قرار می گرفت .
پارتی ها پیش از ورود به ایران مانند سایر آریان ها عناصر را می پرستیدند و اجدادشان را نیز مورد پرستش قرار می دادند . صورت هیاکل آنان را ساخته و در خانه هایشان با مراقبتی مخصوص حفظ می کردند و به لحاظ دلبستگی شدید به آنها حتی در مسافرت نیز نمی توانستند از هیکل های اجدادی دور بمانند . آنان آفتاب ، ماه و ستارگان را نیز می پرستیدند . بعدها که به ایران آمدند بر اثر معاشرت با دیگر مردم ایران هر مزد پرستی مذهب آنها شد .

هجوم اسکندر به ایران و ایالات جنوب دریای خزر در مذهب تأثیر چشمگیری داشت . بر اثر انتشار یونانیت ، صور یا علامت ارباب انواع یونانی بر مسکوکات اشکانیان پدید آمد ، از این رو پارتی ها دارای مذهبی گشتند که ترکیبی بود .
آفتاب و ماه بزرگترین خدایان ایشان به شمار می رفت . آفتاب را مهر می نامیدند و هنگام طلوعش او را می پرستیدند و در معابدشان برای او قربانی می کردند و نیازها می دادند و هیکل هایی برای او ساخته و آن را با ماه نماینده روشنایی می پنداشتند . از آنجا که پرستش آفتاب و ماه و هیکل های اجدادی مذهب قدیم پارتی ها بود خیلی به مذهب زردشتی علاقه مند نبودند ، علاقه مندی آنان به هیکل های اجدادشان به قدری زیاد بود که به عنوان گرانبهارترین اشیاء در خانه های خویش آنها را حفظ می کردند .^۲ اما به این نکته

۱ . تاریخ ابن خلدون ، ج ۴ ، ص ۵۵۴ .

۲ . تاریخ ایران باستان ، ج ۳ ، از ص ۲۶۸۷ تا ص ۲۶۸۹ .

باید اشاره نمود که آریان‌های ایرانی گرچه مانند آریان‌های هندی عناصر را می‌پرستیدند ولی باترقی تدریجی به مرحله پرستش خدای یگانه رسیده و موحد شدند.^۱

بعد از آنکه آریانها به ایران مهاجرت کردند و خاگ ایران به تسخیر آنان در آمد با ظهور زردشت، مردم به آیین وی گرویدند.^۲ زردشت که از مردم آذربایجان و شاید از طایفه مجوس بود در تاریخ پیدایش و نیز زندگانی او اختلاف است. بعضی گویند که تولد وی دو هزار سال قبل از میلاد حضرت مسیح علیه السلام رخ داده است اما به عقیده ویلیام جکسون تولد زردشت ۶۴۰ سال ق. م می‌باشد و تاریخ وفات او ۵۸۳ ق. م است.^۳ بعضی از مورخان زمان زردشت را به شش هزار سال پیش نسبت می‌دهند.^۴

این اختلاف اقوال سبب گردید که بعضی‌ها وجود تاریخی او را انکار کنند بدین معنی که می‌گویند: زردشت وجود خارجی نداشته و داستان زندگی او افسانه‌ای بیش نیست.^۵ کسانی که معتقد به وجود تاریخی او هستند می‌گویند: زادگاه وی ارومیه که در مغرب دریاچه‌ای به همین نام واقع است می‌باشد.^۶

زردشت درست در زمانی ظهور کرد که مردم عناصر و نیاکان خود را می‌پرستیدند^۷ و به تعبیر سرپرسی سایکس نویسنده تاریخ ایران مردمی بدوی و طبیعت پرست بودند^۸ اما در عین حال ساحل نشینان جنوبی دریای خزر در دوران مقابله با آریانها از لحاظ هم بستگی اجتماعی و رشد فکری به مقامی رسیده بودند که وجود قوانین و احکام را برای بقای جامعه خود لازم می‌دانستند و در واقع مردمی متمدن بوده و می‌توانستند نظم و مقررات و پیروی از قوانین را که زاینده رشد عقلانی و احترام به حدود و حقوق باشد میان خود جاری سازند و در برابر قوم تازه نفس آریان از خود پایداری

۱. تاریخ ایران باستان، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. تاریخ ایران، نوشته سرپرسی سایکس، ج ۱، ص ۱۴۸.

۳. همان منبع، ج ۱، ص ۱۳۷.

۴. نشانیهای از گذشته دور گیلان و مازندران، صص ۲۳ و ۳۱.

۵. تاریخ ایران، نوشته سرپرسی سایکس، ج ۱، ص ۱۳۵.

۶. همان منبع.

۷. تاریخ تمدن و بلد و رانت، ج ۱، ص ۴۲۲.

۸. تاریخ ایران، نوشته سرپرسی سایکس، ج ۱، ص ۱۴۸.

نشان دهند و در میان کلیه متصرفات آریانها امتیاز قهرمان سازی را برای خود محفوظ نگاهدارند.^۱

در مورد صحت مندرجات کتاب اوستا جای بحث و گفتگو است. بر پایه مندرجات دین کُرت^۲ که یکی از کتب مهم زردشتیان است کتاب اوستا را که کتاب مقدس زردشتیان به شمار می رود گشتاسب یا دارا پسر دارا در دو نسخه نویسانده و یکی را در گنج شایگان و دیگری را در خزانه استخر نهاده بود زمانی که اسکندر قصر شاهان را آتش زد نسخه خزانه استخر بسوخت و نسخه اول را هم از گنج شایگان بیرون آورده و فرمان داد آنچه که مربوط به طب و نجوم است به یونانی ترجمه شود آنگاه آن را هم سوزاند و در قرون بعد در زمان ساسانیان از سینه ها جمع آوری شد. گویند بلاش اول شاه اشکانی امر به جمع آوری اوستا کرد و به روایتی این کار در زمان اردشیر اول بابکان با کمک موبدی به نام تَن سر انجام گرفت، خلاصه آنکه به عقیده متخصصان و اهل فن کتاب اوستا در قرن پنجم میلادی به بعد نوشته شده است.^۳

هرودوت مورخ یونانی درباره عقاید ایرانیان عهد باستان می نویسد: «ایرانیان عقیده به خدایان و معابد و منابر ندارند و اعتقاد به آنها را علامت حماقت می شمارند و این به گمان من از آنجا ناشی می شود که ایشان چنانچه یونانیان می پندارند معتقد نیستند که خدایان از همان جنس انسان هستند ولی عبادت ایشان این است که بر قله بلندترین کوهها بالا روند و از آنجا به درگاه ژوپیتر قربانی نثار کنند (ژوپیتر نامی است که ایشان بر فلک الأفلاک می نهند) و همچنین ایشان هدایائی به خورشید، ماه، زمین، آتش، آب و یاد تقدیم می کنند. اینها خدایانی اند که از عهد قدیم پرستش آنها بر ایشان نازل شده است.»^۳

کریستین محقق دانمارکی معتقد است که اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانیان نخستین کسی است که مذهب زردشتی را در ایران به عنوان کیش رسمی اعلام کرد. مرحوم اقبال آشتیانی به نقل از غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی می نویسد: «اردشیر به جمع و استنساخ کتب دینی و طبی و نجومی که اسکندر بعضی از آنها را سوخته و قسمت

۱. نشانیهای از گذشته دور گیلان و مازندران، صص ۲۳ و ۳۱.

۲. تاریخ ایران باستان، ج ۲، صص ۱۵۱۷-۱۵۱۶.

۳. تاریخ هرودوت، ص ۱۰۵.

عمده آنها را به روم و یونان منتقل کرده بود امر داد دوباره آنها را رونویسی کردند و محفوظ داشت و در این راه توجه بسیار صرف کرد و مال فراوان خرج نمود...^۱

مناطق زردشتی نشین ایران

بر تولد اشپولر مورخ آلمانی می نویسد: مرکز حقیقی زردشتیان در جنوب ایران فارس بوده است^۲ و دومین منطقه زردشتی نشین مستقل ایران نواحی جنوب بحر خزر بود، در این نواحی سیر تحول مذهبی بر اساس شرایط دیگر صورت گرفت، از لحاظ مذهبی اهالی آن تامتت زیادی به دین زردشت پایبند بودند و از نظر سیاسی تا چند قرن استقلال خود را در آنجا حفظ کردند و آب و هوای مرطوب و گرم آنجا موجب این شد که هر دفعه فاتحان بیگانه به ترك این اراضی ناگزیر گردند^۳ ولی در این منطقه نیز نتوانست دین زردشت برای همیشه پایدار بماند زیرا که تبلیغات زیدیه در قرن سوم و چهارم هجری موفق شد ساکنان آنجا را به استثنای عده معدودی به مذهب زیدیه در آورد. بدین ترتیب از همان آغاز در این قسمت و نیز در اراضی مجاور شمال غربی آن یعنی دیلم مذهب شیعه خود را پایدار نمود و بعداً در آنجا نیز - ولو به طور منقطع - از نظر کم و کیف بر سایر مذاهب غلبه داشت.^۴

مسیحیان نسطوری در طبرستان

زمانی نواحی جنوبی دریای خزر یکی از مناطق تبلیغاتی قدیمی نسطوریان^۵ بود. در عهد ساسانیان موقعی که جمعیت های مذهبی مسیحی در این نواحی تشکیل یافت دسته هایی از قبایل مسیحی در طبرستان می زیستند که در هنگام ورود اعراب به این سرزمین یعنی طبرستان در حدود سال ۴۰ هـ. ق مسلحانه بر ضد مسلمانان به پا خاستند و پس از جنگ های سخت شکست خورده و در نتیجه یا به کلی نابود گشتند و یا باقیمانده آنان به استثنای کسانی که فوراً اسلام آوردند به بردگی گرفته شدند.^۶ در حدود سال

۱. مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۱ و ۲، صص ۵۲-۵۳.

۲. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ص ۳۴۷.

۳. همان منبع، صص ۳۵۳-۳۵۴.

۴. همان منبع.

۵. نسطوری یکی از شاخه های آیین مسیحیت است.

۶. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی ج ۱، صص ۳۸۶-۳۸۷.

۱۸۴ هـ. ق از طرف تیسفون تلاش شد که به وسیله مبلغی به نام شوبخال ایشوع باردیگر اهالی گیلان و دیلم را به ایمان به حضرت مسیح علیه السلام جلب کنند اما این تلاش ها موفقیت آمیز نبود.^۱

نفوذ و گسترش اسلام

اسلام به آسانی وارد مناطق ساحلی و کوهستانی جنوب دریای خزر نگردید، چه موانع طبیعی نفوذ ناپذیر از قبیل کوههای صعب العبور البرز و جنگل های انبوه با درختان سر به فلک کشیده از یک طرف و دریای خزر از طرف دیگر باعث گردید که در تمام دوران خلافت بغداد گیلان، دیلمستان و طبرستان از لحاظ سیاسی آخرین بخش از کشور پهناور ایران باشد که به تسخیر حکام بغداد در آید. بدین ترتیب اسپهبدان و حکام این نواحی سالها بعد از ورود اعراب توانستند در کوهستانها به استقلال تمام باقی بمانند.^۲

در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا مردم این نواحی به اکراه و اجبار گرایش به اسلام پیدا کرده اند یا خیر؟ اگر منصفانه بنگریم پاسخ منفی است. گرچه آیین زردشتی در این ولایات به ویژه دیلم و طبرستان تاملتها بعد از ورود اسلام به این نواحی نزد طبقات ممتاز باقی بود اما گرایش این طبقات به اسلام در سایه فشار و تهدید به وقوع نپیوست و غالباً با طیب خاطر و تاحدی جهت حفظ شوون اجتماعی در جامعه جدید انجام پذیرفت و در برخی موارد برای رعایا عنوان الگو و سرمشق به حساب آمد^۳ حتی در پایان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هـ. ق هنوز عده کثیری از زردشتیان و عیسویان و پیروان برخی ادیان دیگر در طبرستان و دیلمان همچون نقاط دیگر ایران با آزادی تمام همه مراسم دینی خود را ادا می کردند. هر چه بر عمر اسلام افزوده شد بر درجه اعتقاد مردم به این آیین اضافه گشت و از شماره پیروان ادیان دیگر کاسته گردید.^۴ اینجاست که باید به آنانی که ناآگاهانه و یا مغرضانه پیروزی اسلام را مبتنی بر قدرت شمشیر قلمداد نموده و ادعا می کنند که اسلام در سایه شمشیر پیشرفت کرد قاطعانه گفت که: شمشیر هیچگاه بر دلها راه نداشته است و آیین مقدس اسلام آیین عقل و دل است و از روز نخست دلها و عقول

۱. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ص ۳۸۷.

۲. علویان طبرستان، ص ۷.

۳. تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۱۵۹.

۴. تاریخ ایران، ج ۱، ص ۴۲.

بشر را مخاطب قرار داده و ایدئولوژی و مکتب والای الهی برای بشریت آورده است و این دین جز آشنا ساختن انسان با اصول والای انسانیت هدفی نداشته است. نظر اسلام هیچگاه کشور گشایی و مادیات نبود. اگر بنی امیه، بنی عباس و امراء و سلاطین دیگر با اظهار اسلام و دفاع از آن به سلطه گری پرداخته و حکومتی خودکامه ایجاد کردند حرکت آنان تنها در سایه قدرت و شمشیر بود که نه با حقیقت الهی اسلام و نه با هدف گیری جهت ایجاد تحولی کامل در جهان بشریت وفق داشت. گرچه ممالک اسلامی از نظر جغرافیایی به طرز خیره کننده ای گسترش یافتند اما مهم این است که تحول تکاملی که اسلام برای انسانیت به عهده گرفته است با آشکار شدن ماهیت خود اسلام در تاریخ بر جوامع بشری در همه ادوار به نحو بارزی تأثیر مستقیم گذارده است و این تحول را نه تنها زمامداران خودسر و جاه طلب به وجود نیاوردند بلکه هیچ نقش ارزنده ای در آن نداشتند. با مراجعه به تاریخ می بینیم که خونخوارانی دیو سیرت چند صباحی آمدند و حکومت کردند و بر دامنه فتوحات خود افزودند، اما هرگز نتوانستند کمترین اثر عقیدتی در مردم به وجود بیاورند. مغول لجام گسیخته که آن همه جنایت و وحشی گری، تاخت و تاز در سرزمینهای اسلامی، کشتار دسته جمعی و خونریزی بیش از حد را مرتکب شد و در عصر خود از لحاظ نظامی بزرگترین و مهیب ترین قدرت به شمار می آمد و برنده ترین شمشیر و سلاح آن زمان در اختیار وی بود، وحشت را به آن اندازه رسانده بود که از شنیدن نامش لرزه بر اندام می افتاد اما همین مغول قدرتمند و گردنکش بعدها با پذیرش اسلام توانست منشأ خدمات مهمی در پیشبرد و اشاعه فرهنگ و تمدن اسلام گردد و آثار بزرگی از خود بر جای گذارد. بنابراین می توان به این نتیجه رسید که: ابراز این نکته که اسلام به زور شمشیر پیش رفته است دور از خرد و ناشی از تعصب و قرار گرفتن تحت القافات دشمنان اسلام می باشد.^۱

سرپرسی سایکس مورخ انگلیسی می نویسد: «راجع به زردشتی ها چنانکه بعضی ها خیال می کنند اینطور نبود که آن ها را بین قبول اسلام و جنگ مخیر کنند بلکه در صورت ادای جزیه می توانستند به مذهب سابق خود باقی بمانند. سلمان فارسی که در مدینه برای دفع حمله قریش نظر داد که در اطراف شهر خندقی حفر کنند اول کسی بود که به دین اسلام در آمد، حتی از کثرت تقرّب در عداد اهل بیت شمرده می شد. بعداً هزارها مردم از او پیروی نموده و دین اسلام را قبول نمودند، که در میان آن ها دسته ای از

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، استاد محمد تقی جعفری، مجلد ۲۴، صص ۱۸۱ - ۱۸۰.

سربازان دیلم بودند که به دین اسلام داخل شده و کوفه را هم برای سکونت خود اختیار نمودند.^۱

اسلام در طبرستان

گرچه آئین زردشتی در این نواحی رواج داشت اما نفوذ مسیحی و یهودی در آنجا نیز محتمل است. در عین حال بعضی از مورخان نسبت شرک و ارتداد هم به آنان می دهند. مسعودی در مروج الذهب مردم طبرستان را بی اطلاع از کلیه مذاهب می داند و می نویسد که: آنان به دین خاصی علاقمند نبودند و آئین آنان نیز به خودشان اختصاص داشت. گردیزی در درزین الاخبار آنان را مرتد می نامد و ابن اثیر در الکامل فی التاریخ از ایشان به نام مشرک یاد می کند. پاول هرن در مورد آل قارن و اسپهبدان طبرستان می نویسد: اینان در دین زردشت باقی بودند و سال خود را از وفات یزدگری می گرفتند و ابن اسفندیار کاتب در تاریخ طبرستان از آنان به عنوان مردم آتش پرست یاد می کند.^۲

نخستین گام برای تصرف این سرزمین از زمان عثمان برداشته شد و در دوران امویان ادامه یافت و در ایام حکومت عباسیان به اوج خود رسید اما با ظهور علویان به ویژه ناصر کبیر و کوتاه شدن دست عمال بنی عباس، اسلام آئین رسمی بخش اعظم کرانه های جنوبی دریای خزر گردید. پس از انقراض سلسله ساسانیان و فرار یزدگرد به خراسان مسلمین توانستند قسمت اعظم ایران را فتح نمایند، آنگاه بیشترین توجه خویش را به کرانه های جنوبی دریای خزر و نقاط کوهستانی شمال البرز معطوف داشتند ولی مهمترین مشکلی که در پیش روی شان قرار داشت عدم آشنائی با این سرزمین بود و تا آن زمان هیچ گونه اطلاعی از آنجا نداشتند، چه دریای خزر و کوه های البرز همچون دیواری بلند و سدی نفوذ ناپذیر آن را احاطه کرده و وجود کوره راهها، دره های عمیق و جنگلهای انبوه ورود به آن را سخت دچار اشکال می نمود، بدین جهت کسی جرأت لشگر کشی به آنجا را نداشت.

بسط و گسترش اسلام از زمان داعیان علوی به دست ایشان در این ناحیه بوده است. مذهب شیعه زیدیه از سال ۲۵۰ هـ در این سرزمین رواج یافت و بعدها شیعه امامیه

۱. تاریخ ایران، ج ۱، ص ۷۴۵.

۲. تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد، ص ۴۳۵.